



مَجْلَدُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ الدِّينِيَّةِ وَاللُّغَوِيَّةِ / الْجُودِ الْأَشْرَفِ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies

مؤسسة آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف

سلسله پژوهش‌های تخصصی - شماره ۱

روش تفسیر قرآن با قرآن

پژوهشی انتقادی

دکتر بشار باقر



مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف
سلسله پژوهش‌های تخصصی - شماره ۱

روش تفسیر قرآن با قرآن

پژوهشی انتقادی

به قلم

دکتر بشار باقر

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

نام کتاب	روش تفسیر قرآن با قرآن
نام کتاب اصلی	منهج تفسیر القرآن بالقرآن
نویسنده	دکتر بشار باقر
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۵
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۷ق/ ۲۰۱۶م
کد کتاب	سلسله پژوهش های تخصصی - شماره ۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام)

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول خدا ﷺ فرموده است:

«من در میان شما چیزی باقی می‌گذارم که اگر به آن تمسک جویند پس از من هرگز
گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیت (علیهم‌السلام)؛ زیرا این دو هرگز از یکدیگر جدا
نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.»

(بحار الانوار: ۳۸۷/۲۱)

فهرست

تقدیم.....	۱۱
مقدمه.....	۱۳
پیش درآمد.....	۱۷
مبحث اول: دلایل اثبات‌کنندگان روش تفسیر قرآن با قرآن و بررسی آن‌ها.....	۲۵
اول: قرآن کریم.....	۲۵
دوم: سنت.....	۴۹
سوم: سیرهٔ عقلا.....	۶۵
نقدهایی بر روش تفسیر قرآن با قرآن.....	۶۷
مبحث دوم: دلایل ردکنندگان تفسیر قرآن با قرآن.....	۷۵
اختصاص داشتن تفسیر قرآن به خلفای خدا در زمینش.....	۷۷
پایان.....	۸۷
منابع.....	۸۹

تقديم

به آن که از تبار پاکیزگان است...

به عقیله آل ابوطالب...

به زینب کبری (سلام الله علیها)...

این عمل اندک و تلاش ناچیز را تقدیم می کنم، امید که با وجود تقصیراتم پذیرفته شود...

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً كثيراً

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصف قرآن کریم می‌فرماید:

«کتاب خدا، که در آن بیان خبر قبل از شما و خبر بعد از شماست و حکم آنچه در میان شماست. قرآن سخن نهایی است که در آن کژی نیست. هر ستمگری که به آن پشت کند و به غیر آن عمل کند خدا او را در هم می‌شکند، و کسی که هدایت را در غیر آن بجوید خداوند گمراهش می‌کند. قرآن ریسمان استوار خداست، و ذکر حکیم است، و صراط مستقیم است. نه با هوا و هوس جعل می‌شود و نه با زبان تحریف می‌شود. با پاسخ‌گویی کهنه نمی‌شود، و عجایبش پایان نمی‌پذیرد، و دانشمندان از آن سیر نمی‌شوند.

قرآن همانی است که جنیان وقتی آن را شنیدند بی‌درنگ گفتند: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾^۱ (بهراستی ما قرآن عجیبی شنیدیم که به‌سوی رشد هدایت می‌کند). کسی که براساس آن صحبت کند راست گفته است، و کسی که به آن عمل کند پاداش گرفته است، و کسی که به آن چنگ بزند به راهی راست هدایت شده است. قرآن همان کتاب عزیز است که: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (هیچ باطلی از پیش‌رو و از پشت‌سرش به‌سویش نمی‌آید. نازل‌شده از سوی حکیمی ستوده است).^۲

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این خطبه توصیفی از قرآن ارائه می‌دهد که دل‌ها و ذهن‌ها را

۱. جن: ۱ و ۲.

۲. تفسیر عیاشی: ۱/۱۴ و ۱۵.

مجنوب خود می‌سازد و بر عقل‌ها و فهم‌ها چیره می‌گردد. کسی که در این کلمات تدبر کند عظمت قرآن را درک، و جایگاه آن را احساس خواهد کرد؛ به‌گونه‌ای که از ورود به تفسیر و تأویل آن و از به‌کارگیری فکر و نظر برای روشن نمودن مقاصد و اهداف آن دچار خشیت و ترس می‌شود، مگر این‌که از جمله هم‌سنگ‌های این کتاب باشد و چنین اوصافی در حق او گفته شده باشد؛ و این افراد فقط خلفای خداوند در زمینش هستند، یعنی محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم) که به «شُرکای قرآن»^۱ و «حاملان کتاب خدا»^۲ و دیگر صفات بزرگی توصیف شده‌اند که آنان را شایسته کرده است تا تنها دروازه ورود به اسرار و شگفتی‌های قرآن شوند.

پس «قرآن و عترت» دو امانت الهی نزد خلقش هستند، و دو وزنه سنگین که طبق متن صریح حدیث تقلین به صورت متواتر در کتاب‌های اهل سنت و شیعه نقل شده است. هرکس به آن‌ها تمسک جوید هرگز گمراه نخواهد شد. پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «من در میان شما چیزی باقی می‌گذارم که اگر به آن تمسک جوید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم (ع)؛ زیرا این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.»^۳

با این حال امت اسلامی، هم‌سنگ کتاب خود و ثقل اصغر را به کناری نهادند و آن را پشت سر خود انداختند و فقط به قرآن بسنده کردند، و نظریه «حسبنا کتاب الله»^۴ (کتاب خدا

۱. مفاتیح الجنان: ۷۰۳.

۲. منبع قبلی: ۶۹۲.

۳. بحارالانوار: ۳۸۷/۲۱.

۴. در صحیح بخاری ۹/۶ آمده است: از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت شده است، گفت: وقتی رسول خدا ﷺ در بستر بیماری بود و در خانه مردانی حضور داشتند، فرمود: «بیباید برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید.» برخی از آنان گفتند: «بی‌گمان درد بر رسول خدا ﷺ غلبه کرده است، و قرآن نزد شماست، و کتاب خدا ما را بس است.» پس اهل خانه اختلاف کردند و به نزاع پرداختند؛ برخی گفتند «نزدیک شوید تا برای شما نوشته‌ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید»، و برخی دیگر سخنی خلاف آن گفتند. وقتی هیاهو و اختلافات بسیار شد رسول خدا ﷺ فرمود: «برخیزید!» عبیدالله می‌گوید: ابن عباس می‌گفت: «مصیبت، و همه مصیبت آن بود که میان رسول خدا ﷺ

برای ما کافی است) را- که همه می دانند چه کسی آن را بنیان نهاد- به طور کامل پیاده کردند، و آنچه را آنان در پی اش بودند محقق ساختند؛ پس آل محمد علیهم السلام را از هرگونه فعالیتی که به شریعت اسلامی مربوط می شد، به ویژه آن چه به قرآن مربوط بود- مانند جمع آوری، قرائت و تفسیر- کنار زدند.

به این ترتیب برای این امت لازم شد جایگزین هایی برای آنان در همه زمینه های مرتبط با دین- از جمله تفسیر قرآن- بیابد؛ و در نتیجه آن، روش های تفسیری گوناگون پا به عرصه نهادند؛ از جمله روش های زبانی، فلسفی، عقلی، اجتماعی، اشاری^۱ و روش های دیگر؛ و مهم ترین آن ها روش «تفسیر قرآن با قرآن» بوده است که در این پژوهش به صورت انتقادی به آن پرداخته می شود؛ تا نقاط ضعف این روش آشکار، و روشن شود «شواهد و دلایل» از این روش پشتیبانی نمی کنند بلکه در مقابل آن قرار می گیرند و حق اهل بیت عصمت علیهم السلام را در تفسیر قرآن بدون هیچ جایگزینی که بتواند به این مهم پردازد- به اثبات می رسانند. نتیجه این تفکر، کنار گذاشتن عترت طاهر از این بُعد مهم در ارتباط با قرآن بود، علی رغم وجود ده ها متن صریح که بر حقانیت و ویژه بودن آن ها در این خصوص تأکید دارند، و این نکته ای است که در این پژوهش روشن خواهد شد.

این انگیزه ای بود که بنده را به انتخاب این موضوع سوق داد، علاوه بر تأثیرپذیری علمای شیعه که قائل به وجوب تمسک به هر دو ثقل و جدا نکردن یکی از دیگری بوده اند. این درحالی است که از زمان های ابتدایی طلوع اسلام، دیگر توانایی که از ثقل اصغر فاصله گرفتند، این روش را پیش گرفتند.

از این رو، این پژوهش با عنوان «پژوهشی تطبیقی در روش تفسیر قرآن با قرآن» به عنوان گامی در مسیر دفاع از حقوق غصب شده خلفای الهی در مسئله تفسیر قرآن، و روشن کردن

و نوشتن آن نوشته برای شما به دلیل اختلاف و هیاوهی آن ها- فاصله انداخت.

۱. روش اشاری در تفسیر قرآن یکی از شیوه های تفسیری است که در آن مفسر با استفاده از اشارات، لطایف، و رموز باطنی آیات قرآن به معانی عمیق تر یا باطنی تر می پردازد؛ نه صرفاً معانی ظاهری و لغوی. (مترجم)

بطلان تمامی دیدگاه‌های تفسیری که به اهل بیت (ع) مستند نیستند تهیه و تنظیم گردید.

بنده پژوهش خود را به مقدمه، پیش‌گفتار و دو مبحث تقسیم کرده‌ام:

در مقدمه، به دلیل انتخاب موضوع و روش اتخاذ شده در پژوهش پرداختم.

در پیش‌گفتار، به تعریف روش تفسیر قرآن با قرآن، تاریخ پیدایش آن، انواع آن و دیدگاه‌های علما در این زمینه اشاره کردم.

مبحث اول را به بیان دلایل موافقان این روش اختصاص دادم و به بررسی و نقد آن‌ها پرداختم، و برخی از پیامدهای ناشی از تکیه به این روش را نیز به آن افزودم.

در مبحث دوم، دلایل مخالفان روش تفسیر قرآن با قرآن را ذکر کردم و بخش پایانی آن را به بیان دلایل قرآنی و روایی اختصاص دادم که به‌صراحت حق تفسیر قرآن را فقط مختص اهل بیت عصمت (ع) می‌دانند. همچنین توضیح دادم هر تفسیری که از سوی آنان صادر نشده باشد از نوع (تفسیر به رأی) محسوب می‌شود که در برخی روایات آنان (ع) نهی شده است.

و پایان پژوهش به جمع‌بندی مهم‌ترین نتایج حاصل از این تحقیق اختصاص یافته است.

از خداوند متعال خواستارم به فضل کرم و رحمت گسترده‌اش بر بنده منت نهد و این اثر مختصر را قبول فرماید؛ زیرا او کریمی است که اندک را می‌پذیرد و از بسیار درمی‌گذرد؛ و سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است؛ و صلوات تام و تمام و بسیار خداوند بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد.

پیش درآمد

برخی از متخصصان در زمینه تفسیر، این روش را چنین تعریف کرده‌اند:

«مقایسه آیه با آیه، و در نظر گرفتن آن به عنوان شاهی برای دیگری، تا با این آیه بر آیه دیگر استدلال شود، تا در نهایت منظور خداوند متعال از قرآن کریم دانسته شود.»^۱

با این حال برخی دیگر این تعریف را نپذیرفته و آن را تعریف ناقص - که فقط به یک نوع خاص از تفسیر قرآن با قرآن اشاره دارد - برشمرده‌اند؛ و این عده تعریف دیگری را ترجیح داده‌اند:

«تفسیر یک یا چند آیه با استفاده از آیه یا آیات دیگر، به دلیل وجود رابطه‌ای میان آن‌ها.»^۲

آنچه از مفهوم تفسیر قرآن با قرآن فهمیده می‌شود، مراجعه به خود قرآن برای توضیح معانی و درک مراد خداوند متعال از آن است؛ به این معنا که متون قرآنی یکدیگر را تفسیر می‌کنند. به دلیل واضح بودن این معنا، بیشتر مفسران نیازی به تعریف این روش ندیده و فقط به اشاره به مضمون آن - که بیان کردیم - بسنده کرده‌اند.

این روش از جمله قدیمی‌ترین روش‌های تفسیر در میان علما به شمار می‌آید، و استفاده از آن به زمان رسول خدا ﷺ، اهل بیت ﷺ و صحابه و تابعین بازمی‌گردد. نمونه‌های بسیاری از این نوع تفسیر در روایات هر دو گروه (شیعه و اهل سنت) قابل مشاهده است. یکی از این نمونه‌ها به شرح زیر است:

بخاری در صحیح خود از عبدالله روایت کرده است، گفت: «هنگامی که آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا

۱. مناهج التفسیر واتجاهاته: ۴۹، به نقل از المنهج الاثری: ۶۵.

۲. المناهج التفسیریة عند الشيعة السنة: ۳۱۴.

وَلَمْ يَلْسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ^۱ (کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیامیختند)، نازل شد اصحاب پیامبر (ص) گفتند: کدامیک از ما ایمان خود را با ظلم نیامیخته است؟ پس آیه ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۲ (بهراستی که شرک، ظلم بزرگی است) نازل شد.^۳

شیخ مفید در کتاب «الإرشاد» روایت کرده است: «عمر زنی را آورد که شش ماهه زایمان کرده بود و می خواستند او را سنگسار کنند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «اگر با کتاب خدا با تو مخاصمه کنم بر تو پیروز خواهم شد، آنجا که حق تعالی می فرماید: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^۴ (بارداری و از شیر گرفتن او [فرزند]، سی ماه است). همچنین می فرماید: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾^۵ (و مادران، فرزندان خود را دو سال کامل شیر بدهند، برای کسانی که می خواهند شیردادن را کامل کنند). پس اگر زن دو سال به نوزاد خود شیر بدهد و شیردادن و بارداری سی ماه شود زمان بارداری او شش ماه خواهد بود.» عمر آن زن را آزاد کرد و به این ترتیب این حکم ثابت شد؛ به طوری که صحابه، تابعین و کسانی که از آن ها برگرفته اند تا همین امروز به آن عمل می کنند.^۶

این روش از مهم ترین روش های تفسیری رایج نزد علمای شیعه و سنی و دیگر طوایف اسلامی برشمرده می شود؛ از این رو آن ها برای این نوع روش تفسیری، اهمیت بسیاری قائل می شوند و آن را دقیق ترین و کامل ترین روش تفسیر می دانند؛ و حتی برخی بر این باورند که این روش، تنها راه تفسیر قرآن است.^۷ برخی از گفته های آن ها درباره این روش تقدیم می شود:

۱. انعام: ۸۲.

۲. لقمان: ۱۳.

۳. صحیح بخاری: ۱۶۳/۴.

۴. احقاف: ۱۵.

۵. بقره: ۲۳۳.

۶. الإرشاد: ۲۰۶/۱.

۷. اشاره به آن خواهد آمد.

سید کمال حیدری گفته است:

«روش تفسیر قرآن با قرآن، کامل‌ترین و دقیق‌ترین روشی است که باید در تفسیر قرآن پیگیری شود؛ و حتی هیچ راهی جز پابندی به آن وجود ندارد، زیرا قرآن، برخی از آیاتش برخی دیگر را تفسیر می‌کنند، تأیید می‌کند و به آن‌ها گواهی می‌دهند.»^۱

ابن تیمیه گفته است:

«اگر کسی بپرسد بهترین روش‌های تفسیر چیست، پاسخ این است که صحیح‌ترین روش آن است که قرآن با قرآن تفسیر شود؛ زیرا آنچه در جایی مُجمل است، در جایی دیگر تفسیر شده و آنچه در جایی به‌صورت مختصر آمده، در جایی دیگر به‌تفصیل بیان شده است.»^۲

تفسیر قرآن با قرآن یک نوع خاص محسوب نمی‌شود، بلکه یک روش کلی است که انواع مختلفی در زیرمجموعه‌اش قرار می‌گیرند و مفسران برای رسیدن به منظور خداوند متعال از سخنانش -براساس باورهای خود- از این روش‌ها بهره می‌برند. این انواع عبارت‌اند از:^۳

۱. ارجاع متشابهات به محک‌ها:

برخی آیات ظاهری دارند که به تجسیم دلالت می‌کنند، مانند این سخن حق تعالی: ﴿يَذُ اللّٰهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۴ (دست خدا بالای دست‌های آن‌هاست)؛ و لازم است چنین آیاتی به آیات محکم ارجاع داده شوند، مانند این آیه: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۵ (چیزی همانند او نیست).

۲. جمع میان آیات مطلق و مقید:

۱. مناہج تفسیر القرآن: ۴۰ و ۴۱.

۲. مقدمة في أصول التفسير: ۳۹.

۳. مراجعه کنید به: دروس في المناهج والاتجاهات التفسيرية للقرآن: ۶۱ و بعد از آن.

۴. فتح: ۱۰.

۵. شوری: ۱۱.

«نماز» در برخی آیات به طور مطلق ذکر شده است، مانند: ﴿وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ﴾^۱ (و نماز را به پا دارید)؛ اما در آیات دیگر به زمان خاص مقید شده است، مانند این سخن حق تعالی: ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ﴾^۲ (نماز را از زوال خورشید [نیمروز] تا تاریکی شب به پا دار؛ و [نیز] قرآن فجر را).

۳. جمع میان عام و خاص:

برخی آیات به عموم افراد بسیاری دلالت دارند و آیات دیگری هستند که این عموم را تخصیص می دهند. به عنوان مثال حق تعالی می فرماید: ﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾^۳ (با زنان پاک ازدواج کنید). این آیه به طور کلی جواز ازدواج با تمام زنان را می رساند، اما ملاحظه می کنیم در آیه دیگری خداوند مواردی را که ازدواج با آنها جایز نیست مشخص می فرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا * حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ الْأَخْتِ أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَخَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۴ (و با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده اند ازدواج نکنید، مگر آنچه در گذشته بوده است؛ زیرا این کاری زشت و قبیح و کینه ای شدید است و چه بد راهی است. * بر شما حرام شده است: مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه هایتان، خاله هایتان، دختران برادرانتان، دختران خواهرانتان، مادرانی که به شما شیر داده اند، خواهران شیرتانی، مادران همسرانتان، دختران همسرانتان که در دامن شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنان

۱. انعام: ۷۲.

۲. اسراء: ۷۸.

۳. نساء: ۳.

۴. نساء: ۲۲.

هم‌بستر شده‌اید و اگر با آنان هم‌بستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست و همسران پسرانی که از نسل شما هستند، و این که دو خواهر را هم‌زمان به ازدواج خود درآورید، مگر آنچه در گذشته بوده است. همانا خداوند آمرزنده و مهربان است).

۴. توضیح آیات مُجمل با آیات مبین (توضیح‌دهنده):

قرآن کریم درباره خوردن گوشت حیوانات می‌فرماید: ﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾^۱ (چهارپایان بر شما حلال شده‌اند، جز آنچه بر شما تلاوت می‌شود)؛ و در آیه دیگری گوشت‌های حرام را توضیح می‌دهد: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ﴾^۲ (حرام شده است بر شما: مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غیر خدا ذبح شده باشد، و حیوان خفه‌شده، و حیوانی که با ضربه کشته شده، و آن که از بلندی افتاده و مرده، و آن که به [ضرب] شاخ حیوان دیگر مرده، و آنچه درنده از آن خورده؛ مگر آن که آن را (پیش از مرگ) ذبح کرده باشید؛ و نیز آنچه روی سنگ‌ها [برای بت‌ها] قربانی شده، و این که با تیرهای قرعه‌کشی قسمت کنید؛ این‌ها همه فسق است).

۵. تعیین مصداق آیه توسط آیات دیگر:

در سوره حمد آمده است: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۳ (ما را به راه راست هدایت فرما؛ * راه کسانی که به آن‌ها نعمت دادی، * نه آنان که مورد خشم قرار گرفته‌اند و نه گمراهان)؛ و در آیه دیگری این کسانی که خداوند به آن‌ها نعمت داده است مشخص شده‌اند: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ

۱. مائده: ۱.

۲. مائده: ۳.

۳. فاتحه: ۶ و ۷.

۲۲ انتشارات انصار امام مهدی (عج) - روش تفسیر قرآن با قرآن

الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿١﴾ (و هرکس از خدا و رسول اطاعت کند در زمره کسانی خواهد بود که خداوند به آنان نعمت داده است؛ از انبیا، صدیقان، شهدا و صالحان؛ و اینان چه نیکو رفیقانی هستند).

۶. بهره‌گیری از سیاق آیات:

از این سخن حق تعالی: ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾^۲ (بچش! که تو همان عزیز گرامی هستی). ممکن است این طور برداشت شود که مخاطب، انسانی عزیز و محترم است، اما با توجه به آیات قبل از آن که می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ * كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ * خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ * ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ﴾^۳ (همانا درخت زقوم غذای گنهکار است؛ * همچون فلز گداخته که در شکم‌ها می‌جوشد؛ * مانند جوشش آب جوشان. * او را بگیرید و به‌سوی دوزخ بکشید، * سپس از عذاب جوشان بر سرش بریزید). روشن می‌شود مخاطب، انسانی ذلیل و حقیر بوده است.

۷. توجه به آیات متشابه از نظر لفظ و محتوا:

قرآن کریم یک موضوع را در چندین سوره مطرح می‌کند و هر سوره جنبه‌ای از آن را به تصویر می‌کشد، به‌طوری که ممکن است موضوعات در ظاهر با یکدیگر مشابه باشند. بنابراین مفسر باید آیات را کنار یکدیگر قرار دهد تا معنای آن‌ها روشن شود.

۸. رفع اختلاف ظاهری میان آیات مختلف:

به‌عنوان مثال حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾^۴ (گنهکاران درباره گناهانشان مورد سؤال قرار نمی‌گیرند)، اما در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿فَوَرَبِّكَ

۱. نساء: ۶۹.

۲. دخان: ۴۹.

۳. دخان: ۴۳ تا ۴۸.

۴. قصص: ۷۸.

لَسَّالَتْهُمْ أَجْمَعِينَ^۱ (پس به پروردگارت سوگند از همه آنان سؤال خواهیم کرد). ظاهر این آیات در تعارض با یکدیگر به نظر می‌رسد، اما با دقت بیشتر روشن می‌شود روز قیامت موقف‌های مختلفی دارد؛ در برخی از آن‌ها انسان مورد سؤال قرار می‌گیرد و در برخی دیگر نه؛ یا پرسش‌ها جنبهٔ توییحی دارند و به‌عنوان سؤال حقیقی پرسیده نمی‌شوند.

۹. تعیین معانی اصطلاحات قرآنی با کمک آیات دیگر:

برخی اصطلاحات در قرآن معنایی فراتر از معنای لغوی دارند و باید با مراجعه به آیات دیگر معنایشان مشخص شود. به‌عنوان مثال واژه «جن» در معنای لغوی به معنای «پوشیده و پنهان» است، اما در اصطلاح قرآنی به موجودات هوشمندی اشاره دارد که با چشم دیده نمی‌شوند.

۱۰. تعیین یکی از احتمالات معنای آیه با استفاده از آیات دیگر:

گاهی یک آیه چندین معنای احتمالی دارد که یکی از آن‌ها با مراجعه به آیات دیگر تقویت می‌شود.

۱۱. جمع آیات ناسخ و منسوخ:

برخی آیات احکامی را بیان کرده‌اند و سپس آیات دیگری با توجه به مصالح و شرایط جدید نازل شده و احکام پیشین را نسخ کرده‌اند.

به‌عنوان مثال، در سورهٔ مجادله حکمی نازل شد که براساس آن مؤمنان در صورت داشتن گفت‌وگوی خصوصی با پیامبر ﷺ باید صدقه دهند، و این حکم را فقط امام علی (علیه السلام) اجرا کرد؛ اما این حکم در آیهٔ دیگری نسخ شد.^۲ بنابراین بیان حکم اول بدون ذکر آیهٔ ناسخ، تفسیری

۱. حجر: ۹۲.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَجَاسَّيْتُ الرُّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * أَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (مجادله: ۱۲ و ۱۳) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با پیامبر نجوا می‌کنید،

ناقص خواهد بود.

پیش از نجوا کردن خود صدقه‌ای بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است؛ و اگر نیافتید، خداوند آمرزنده و مهربان است.
* آیا ترسیدید پیش از نجوا کردن خود صدقه‌ای بدهید؟ پس چون این کار را نکردید و خداوند از شما درگذشت، نماز را به پا دارید و زکات دهید و از خدا و رسولش اطاعت کنید؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است).

مبحث اول

دلایل اثبات کنندگان روش تفسیر قرآن با قرآن و بررسی آن‌ها

موافقان این روش، به ظاهر برخی از متون قرآن و سنت و نیز عقل تمسک جسته، و البته برخی دیگر از این متون را نادیده گرفته‌اند تا از روش خود دفاع کنند. ما در این پژوهش سعی می‌کنیم به مهم‌ترین موارد از این دلایل بپردازیم و آن‌ها را در بوتۀ نقد علمی قرار دهیم تا میزان ضعف و سستی‌شان را آشکار نماییم:

اول: قرآن کریم

۱. حق تعالی متعال می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱ (و ما کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هرچیزی است، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است).

علامه طباطبایی با استناد به این آیه، صحت روش تفسیر قرآن با قرآن را تأیید کرده و گفته است:

«محال است قرآن بیانگر همه‌چیز باشد، اما خودش را تبیین نکند.»^۲

بررسی

۱. نحل: ۸۹.

۲. المیزان: ۱۴/۱.

این که قرآن «بیانگر همه چیز» یا «بیانگر هر چیزی» است به این معناست که «همه چیز» در قرآن موجود است، اما به صورت قوانین کلی و قواعد عمومی؛ اما در خصوص جزئیات، این کلیات به خلفای خدا - که هم سنگ قرآن و مفسران حقیقی آن هستند - واگذار شده است و آنان هستند که این قوانین کلی را شرح و بسط می دهند و جزئیاتشان را روشن می کنند. این نکته برای هرکسی که در قرآن دقیق شود روشن و مشخص است؛ زیرا قرآن به همه جزئیات و شاخه های مرتبط با دین و دنیا نپرداخته است، و اگر چنین بود، نقش خلفای خدا از میان می رفت و تنها به یک «ثقل» - یعنی قرآن - بسنده می شد. در ادامه برخی از گفته های مفسران شیعه و اهل سنت در این زمینه تقدیم می شود.

شیخ مکارم شیرازی در تفسیر خود درباره آیه مذکور می گوید:

«... قرآن کریم گاهی به جزئیات امور و مسائل اشاره می کند، مانند بیان احکام نوشتن قراردادهای تجاری و اسناد قرض، که در طولانی ترین آیه قرآن یعنی آیه ۲۸۲ از سوره بقره - هجده حکم درباره اش ذکر شده است؛ و گاه مسائل زندگی انسان را به صورت کلی بیان می کند، مانند آیه ای که در ادامه می آید، آنجا که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾^۱ (به راستی خداوند به عدالت و نیکوکاری و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم باز می دارد)... بلکه حتی فرعیات این دستورات کلی را نیز خداوند متعال رها نکرده، و برای آن ها افرادی را مشخص کرده است تا جزئیات از ایشان اخذ شود، همان طور که آیه ۷ از سوره حشر بیان می فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (آنچه رسول به شما داد بگیرید، و از آنچه شما را نهی کرد بازبستید).^۲

ابن عاشور - از مفسران اهل سنت - می گوید:

«و "کل شیء" به عموم دلالت دارد، اما این عمومی عرفی است و در محدوده اموری

۱. نحل: ۹۰.

۲. الأمل: ۲۹۲/۸ و ۲۹۳.

دلائل اثبات کنندگان روش تفسیر قرآن با قرآن و بررسی آن‌ها ۲۷

قرار می‌گیرد که ادیان و شریعت‌ها برای اصلاح نفس‌ها و به کمال رساندن اخلاق به آن پرداخته‌اند... و در این میان، اسرار و نکاتی از اصول علوم و معارف وجود دارد که می‌تواند بیانی برای هرچیز به معنای عموم حقیقی- باشد، اگر در بیان آن‌ها روش تفصیل در پیش گرفته، و از توضیحات رسول خدا ﷺ و آنچه اصحاب ایشان و علمای امتش بیان کرده‌اند بهره گرفته شود.^۱

پس وجود «همه‌چیز» در قرآن، دلیل نمی‌شود مردم بدون اجازه الهی در آن ورود کنند، چراکه از درک حقیقت آن عاجزند؛ و این وظیفه به خلفای خداوند سبحان و متعال در زمینش سپرده شده است؛ چراکه آنان به اسرار و معارف قرآن آگاه هستند. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «هیچ چیزی نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند مگر آن که اصل و ریشه‌ای در کتاب خداوند عزوجل دارد، اما عقل‌های مردم به آن دست نمی‌یابد.»^۲

این معنا را امام احمد الحسن (علیه السلام) به وضوح در کتاب «پاسخ‌های روشنگر» در پاسخ به سؤالی که در این خصوص از ایشان شده، بیان کرده است؛ و برای بهره‌مندی بیشتر سخن ایشان را نقل می‌کنیم:

پرسش ۳۱۰: سید بزرگوار ما! سلام علیکم.

از شما شنیده‌ام که فرموده‌ای شما از مراجع به قرآن داناتری. من درباره قرآن سؤالی دارم که پاسخی از مراجع برایش به دست نیاورده‌ام و امیدوارم از شما جواب بگیرم؛ چرا که شما از آن‌ها به قرآن داناتری.

سؤال: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (و ما قرآن را که بیان‌کننده هرچیزی است بر تو نازل کرده‌ایم). آیه می‌فرماید خداوند قرآن را برای توضیح و روشنگری هرچیزی نازل کرده است و حال آن که من

۱. التحریر والتنویر: ۲۵۳/۱۴.

۲. البرهان: ۹/۱ و ۱۰.

«همه چیز» را در قرآن نمی یابیم. اگر قرآن بیانگر همه چیز است پس باکتری ها در قرآن کجاست؟ قطار کجای قرآن است؟ یا کجا می توانم از قرآن چیزی درباره سازه های چوبی پیدا کنم؟ این هم یک «چیز» است، و قرآن «هرچیزی» را بیان نموده است؟ آقای ما! از شما خواهش می کنم برایم روشن نمایی چگونه قرآن همه چیز را از امور دنیا و آخرت توضیح داده و تبیین نموده است (عذر می خواهم! احادیث زیادی وجود دارد که من آن ها را ذکر نکرده ام و این احادیث بر شمولیت قرآن کریم بر تمام احکام و معاملات دلالت دارد و طبعاً ما آن ها را در قرآن نمی یابیم. پاسخ سریع را خواهشمندم).

با تشکر از شما. خداوند ما را از پیروان شما قرار دهد.

فرستنده: هاشم العلوی - کویت

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱ (و روزی که از هر امتی شاهی از خودشان علیه شان برانگیزیم و تو را بیاوریم تا علیه آنان شهادت دهی؛ و ما قرآن را که بیان کننده هرچیزی، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است بر تو نازل کرده ایم). و نیز می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُبِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَل لِّلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ

يُنَاسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ^۱

(و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن روان می‌شد، یا زمین با آن قطعه‌قطعه می‌گردید، یا مردگان با آن به سخن درمی‌آمدند بلکه همهٔ امور از آن خداست. آیا کسانی که ایمان آورده‌اند ندانسته‌اند اگر خدا می‌خواست قطعاً همهٔ مردم را هدایت می‌کرد؟ و کسانی که کافر شده‌اند پیوسته به آنچه کرده‌اند مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد یا نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید، تا وعدهٔ خدا فرارسد. آری، خداوند در میعاد خلف وعده نمی‌کند).

قبل از این که دربارهٔ قرآن و این که چطور بیانی برای هرچیز دنیوی و دینی است بحث کنیم به این نکته توجه داشته باشیم که «بیان قانون کلی» - که ذیل آن جزئیات و فروع بسیار یا حتی قوانین جزئی فراوانی مندرج است - به مثابه شرح و بیانی برای آن جزئیات یا قوانین جزئی به شمار می‌رود. به عنوان مثالی برای این موضوع می‌گوییم:

اگر بگوییم «هرچیزی برای تو پاک است مگر آن که نجس بودن آن بعینه برای شما روشن شود»، این یک قانون شرعی کلی است که قوانین زیادی را شامل می‌شود؛ از جمله این که آب مجهول الحال در راه، پاک است، و ظرف مجهول الحالی که روی زمین افتاده پاک است، و حصیر مجهول الحالی که در خیابان یا حیاط خانه افتاده پاک است؛ و به این ترتیب شما می‌توانی قوانین و فروع زیادی را از این قاعده کلی استخراج نمایی.

در زمینهٔ علوم شناخته‌شدهٔ جسمانی نیز اگر به عنوان مثال شما بگوییم «هر کنشی، واکنشی دارد» این یک قانون کلی فیزیکی است که قوانین بسیار زیادی از آن منشعب می‌شود؛ از واکنش ناشی از برخورد اتم‌ها و اجزای آن‌ها در قوانین برخورد

گرفته، تا قوانین اصطکاک و قوانین پرواز، و قوانین بسیار زیاد دیگری که همه‌شان ذیل همین قانون کلی یعنی «هر کنشی، واکنشی دارد» قرار می‌گیرند.

حال به قرآن بازمی‌گردیم و بیان می‌کنیم چطور قرآن همه‌چیز را بیان کرده، و کجا قرآن همه‌چیز را تبیین نموده است؟ و بحث ما دست‌کم دارای دو بعد خواهد بود: بُعد دینی و بُعد دنیوی.

در بُعد دینی: قرآن عقیده‌ای را که موجب نجات می‌شود اعطا فرموده است؛ که همان حاکمیت خدا و وجود جانشین خداوند سبحان است که مخلوقات خداوند بر روی زمین در همهٔ زمان‌ها با او آزموده می‌شوند، و دین در هر زمان زیر بالِ خلیفهٔ خدا قرار می‌گیرد؛ پس نجات در پیروی از او و عمل به دستورات اوست: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم). همان‌طور که قرآن، قوانین کلی عبادت را نیز بیان نموده است؛ پس بیان کرده است نماز عبارت است از قرائت قرآن و رکوع و سجود؛ و بیان نموده است روزه، ترک شهوات در ماه رمضان است؛ و بر همین منوال قرآن قوانین کلی را تبیین نموده است، و آنچه در خصوص عبادات فوق‌الذکر باقی می‌ماند از آنچه خلیفهٔ خداوند در زمینش سنت می‌کند (اجرا می‌کند) برگرفته می‌شود.

اما درخصوص آنچه به امور دنیوی اختصاص دارد نیز قرآن به‌عنوان مثال یک قانون عمومی و کلی را بیان کرده است؛ این که عالم اجسام جملگی به همان قدرت نخستینی که از آن آفریده شده و همواره به آن وابسته و قائم به آن است بازمی‌گردد: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾^۲ (و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق بیافرید و روزی که بگوید موجود شو، پس موجود

۱. بقره: ۳۰.

۲. انعام: ۷۳.

می‌شود. گفتار او حق است و در آن روز که در صور بدمند فرمان‌روایی از آن اوست. دانای نهان و آشکار است؛ و اوست حکیم آگاه؛ و در نتیجه قرآن بیان کرده است ماده جسمانی -طبق آنچه [دانشمندان] نام نهاده‌اند- به نیرو یا انرژی بازمی‌گردد، پس چیزی جز تراکم انرژی نیست؛ و این نکته‌ای است که اکنون پس از گذشت بیش از هزار سال از طریق نظریه نسبیت خاص اینشتین و به‌واسطه تجارب آزمایشگاهی و تبدیل ماده به انرژی و برعکس آشکار شده است.

پس این یک قانون عام و کلی است که بر عالم جسمانی حکم فرماست، و قوانین بسیاری زیرمجموعه آن قرار می‌گیرند.

بنابراین «بیان هرچیز» (تبیان کل شیء) در قرآن موجود است؛ چه بیان این عالم جسمانی و هرآنچه در آن است، و چه بیان امور دینی؛ اما آنچه شما در پرسش خود از مثال‌های مادی ذکر کردی، این‌ها به‌عنوان جزئیاتی در ذیل بیان کلی و عام قرآن برای این عالم مادی جای می‌گیرند؛ همان قانون کلی که بر وجود، بقا و ترکیب آن‌ها حکم می‌راند. امیدوارم میان «شرح تفصیلی» و «بیان» -که ما درصدد توضیحش هستیم- خلط مبحث نشود. این امور مادی که شما در سؤال خود به آن‌ها اشاره کردی مشخصاً در قرآن موجود نیست؛ زیرا قرآن کتاب ذکر و احصاء [اشاره جزئی] موجودات در عوالم ملک و ملکوت نیست، و کتاب احصاء (سرشماری) کتاب دیگری غیر از قرآن است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱ (به یقین ما مردگان را زنده می‌کنیم و هر کاری را که پیش از این کرده‌اند و هر اثری را که پدید آورده‌اند می‌نویسیم، و هرچیزی را در امامی مبین شماره کرده‌ایم). به تفاوت این آیه با آیه‌ای که مدنظر ماست توجه کنید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (و ما قرآن را که بیان‌کننده هرچیزی است بر تو نازل کرده‌ایم). پس تفاوت بزرگی میان «برشمردن

همه چیز» (احصاء کل شیء) و «بیان همه چیز» (تبیان کل شیء) وجود دارد. بنابراین بیان موجودات در قرآن، ضمن بیان کلی عوالم خلق و حقیقت آن‌ها مندرج می‌شود، و ناتوانی مردم از درک این قانون کلی دلیل بر عدم وجود آن نیست بلکه از قصور و ناتوانی آنان از درک و فهم آن قوانین سرچشمه می‌گیرد؛ و ریشه این قصور هم به خود آن‌ها بازمی‌گردد؛ و گرنه آن‌ها در ذات و فطرت خود از توانایی درک این بیان که در قرآن وجود دارد برخوردار هستند...»^۱

۲. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُم نُورًا مُّبِينًا﴾^۲ (و بر شما نوری آشکار نازل کردیم). طباطبایی در تفسیر این آیه گفته است:

«چگونه ممکن است قرآن هدایت، روشنگری، فراقان و نوری آشکار برای مردم در همه نیازهایشان باشد، و در نیاز آنان به خود قرآن - که شدیدترین نیاز است - برای آن‌ها کافی نباشد؟»^۳

بررسی

استدلال به این آیه بر این مبنا استوار است که منظور از «نور» در اینجا قرآن است، حال آن‌که دلیلی برای آن وجود ندارد؛ زیرا چنین تفسیری از ایشان (علیهم‌السلام) نقل نشده، بلکه از غیر از ائمه (علیهم‌السلام) نقل شده است. شیخ طبرسی در تفسیر خود آورده است:

«و آن نور به نقل از مجاهد، قتاده و سدی - قرآن است.»^۴

اما عترت طاهر (علیه السلام) «نور» را در این آیه به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که با آنچه طباطبایی و دیگران درک کردند متفاوت است. آنان (علیهم‌السلام) بیان کرده‌اند مراد از این آیه، علی بن ابی طالب (علیه السلام)

۱. پاسخ‌های روشنگر بر بستر امواج: ۲۵/۴ تا ۲۸.

۲. نساء: ۱۷۴.

۳. المیزان: ۱۴/۱.

۴. مجمع البیان: ۲۰۹/۳.

دلائل اثبات کنندگان روش تفسیر قرآن با قرآن و بررسی آن‌ها ۳۳

است؛ و این تفسیر، روش آنان را نقض می‌کند و بیان قرآن را فقط به خلیفه خداوند در زمینش اختصاص می‌دهد.

عبدالله بن سلیمان روایت کرده است، گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: منظور از آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾^۱ (ای مردم، بهراستی برهانی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است، و ما نوری آشکار بر شما نازل کردیم)، چیست؟ امام فرمود: «برهان، محمد (صلی الله علیه و آله) است؛ و نور، علی (علیه السلام) است.»^۲ گفتم: صراط مستقیم چیست؟ فرمود: «صراط مستقیم، علی (علیه السلام) است.»^۳

علی بن ابراهیم قمی گفته است:

«در این فرمایش حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾^۳ (ای مردم، بهراستی برهانی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است، و ما نوری آشکار بر شما نازل کردیم)، "نور" به امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشاره دارد.»^۴

همچنین در زیارت جامعه کبیره، از «ائمه اهل بیت (علیهم السلام)» به عنوان «نور» یاد شده است: «السلام علی الأئمة الدعاة، والقادة الهداة... ونوره و برهانه، ورحمة الله وبركاته»^۵ «سلام بر امامان دعوت کننده، و پیشوایان هدایتگر... و نور او، و برهان او؛ و رحمت خدا و برکاتش بر آنان باد.»

۳. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۶ (آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ و اگر از سوی غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف

۱. نساء: ۱۷۴.

۲. تفسیر عیاشی: ۳۱۱/۱.

۳. نساء: ۱۷۴.

۴. تفسیر قمی: ۱۵۹/۱.

۵. مفاتیح الجنان: ۶۹۲ و ۶۹۳.

۶. نساء: ۸۲.

بسیار می‌یافتند).

طباطبایی در توضیح این آیه به نکاتی اشاره کرده است، از جمله:

«دوم: آیات قرآنی، برخی، برخی دیگر را تفسیر می‌کنند.»^۱

بررسی

این آیه مبارک در صدد نفی وجود اختلاف و تناقض در قرآن برای کسانی است که در آیات آن تدبیر می‌کنند و معانی آن را می‌فهمند؛ و این با رجوع به خلفای خداوند (ع) برای کشف مضامین قرآن و فهم اسرار آن منافاتی ندارد، بلکه به صورت قطعی و یقینی آن را لازم می‌گرداند؛ زیرا ایشان (ع) ناقلان معانی مدّ نظر در قرآن کریم از جانب خداوند متعال هستند، و «گوینده» به مراد خود دانایان از دیگران است.

مراجعه به قرآن بدون استناد به معصومین (ع) برای استخراج معانی، منجر به عواقب وخیم و نتایج خطرناکی خواهد شد که ممکن است توهم «تناقض در کتاب خدا» را ایجاد کند؛ و این نکته‌ای است که حتی بزرگان فلسفه اسلامی نیز از آن در امان نبوده‌اند. داستان فیلسوف کندی نمونه بارزی از این حقیقت است.

در کتاب المناقب از ابن شهر آشوب آمده است:

«اسحاق کندی - فیلسوف عراق در زمان خود- شروع به تألیف تناقضات قرآن کرد و خود را به این کار مشغول نمود. او در منزل خود برای این کار گوشه‌تنبهایی اختیار کرد. روزی یکی از شاگردانش به ملاقات امام حسن عسکری (ع) رفت. ابومحمد (ع) به او فرمود: «آیا در میان شما مرد رشیدی نیست که استادان کُند را از انجام مشغولیتش به قرآن بازدارد؟!» آن شاگرد عرض کرد: ما از شاگردانش هستیم؛ چگونه اعتراض به او در این خصوص یا موارد دیگر بر ما روا باشد؟ ابومحمد (ع) به ایشان فرمود: «آیا آنچه را به تو می‌فهمانم به او می‌رسانی؟» گفت: بله. فرمود: «به‌سوی او روانه شو و در کاری که انجام

می‌دهد با او انس بگیر و با او همراهی کن. وقتی با او انس گرفتی به او بگو سؤالی دارم؛ آیا آن را از شما پرسیم؟ او آن را از تو خواهد طلبید. به او بگو اگر سخن گوی این قرآن نزد شما بیاید آیا می‌تواند مرادش از آنچه گفته است غیر از آن معنایی باشد که شما پنداشته و به‌سویش رفته‌ای؟ او به تو خواهد گفت چنین چیزی امکان‌پذیر خواهد بود؛ چراکه او مردی است که وقتی بشنود می‌فهمد. اگر چنین پاسخ داد به او بگو پس شما چه می‌دانی، شاید آنچه او اراده کرده غیر از آن چیزی باشد که به ذهن شما رسیده است، و او براساس معانی دیگری آن‌ها را وضع کرده باشد!» آن مرد به‌سوی کندی روانه شد و به او مهربانی کرد تا آن‌که این مسئله را برایش مطرح نمود. کندی به او گفت: تکرار کن! او آن را برایش تکرار کرد. کندی با خود اندیشید و دید چنین چیزی در زبان محتمل و به نظر درست و قابل قبول است. به او گفت: تو را قسم می‌دهم اکنون بگو این را از کجا آورده‌ای؟ او پاسخ داد: این چیزی بود که بر قلبم عارض شد و به شما بیان کردم. کندی گفت: نه، هرگز کسی چون تو به این راه نیافته و به این منزلت نرسیده است؛ پس به من بگو این مطلب از کجا بود؟ پاسخ داد: ابومحمد مرا به این کار امر نمود. کندی گفت: اکنون درست گفتی؛ و مثل چنین مطلبی جز از اهل این خانه (آل‌البیت) صادر نمی‌شود. سپس از او آتشی خواست و تمام آنچه را تألیف کرده بود سوزاند.»^۱

علاوه بر این، شیخ حر عاملی با استناد به همین آیه بر عدم جواز رجوع به ظاهر کتاب بدون آگاهی از تفسیر آن توسط ائمه علیهم‌السلام تأکید کرده و بیان داشته ضمیر در «ردوه» به قرآن بازمی‌گردد؛ و این معنا حتی اگر فرض شود ضمیر به «امر» بازمی‌گردد نیز به‌طور قطعی و یقینی لازم می‌گردد؛ زیرا قرآن نیز در موضوع آن داخل است. او در کتاب «الفوائد الطوسیه» گفته است:

«حق تعالی در سوره نساء فرموده است: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحَوْفِ أَدَّاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى

الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ^۱ (آیا در قرآن تدبیر نمی‌کند؟ و اگر از سوی غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. و هنگامی که خبری از امنیت یا ترس به آن‌ها برسد آن را منتشر می‌کنند؛ درحالی که اگر آن را به رسول خدا و اولی الامر خود ارجاع دهند، قطعاً اهل استنباط از آنان حقیقت آن را درمی‌یابند). این آیه به وضوح بر لزوم ارجاع قرآن به پیامبر و ائمه (عج) دلالت دارد، و روشن می‌سازد استنباط از قرآن تنها با این شرط ممکن است. احادیث بسیاری نیز به همین تفسیر دلالت دارند، و این که منظور از «اولی الامر» همان ائمه (عج) هستند، حتی اگر ضمیر «ردوه» را به «اولی الامر» بازگردانیم؛ چرا که قرآن نیز در این معنا داخل است.^۲

۴. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾^۳ (او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد. بخشی از آن آیات محکم‌اند که ام‌الکتاب هستند، و بخشی دیگر متشابه).^۴

شیخ مکارم شیرازی در تفسیر خود آورده است که آیات محکم، آیات با مفاهیم روشن و بدون مجالی برای جدل و اختلاف هستند، مانند آیه ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۵ (بگو اوست خداوند یکتا). و ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۶ (هیچ چیزی همانند او نیست).

اما آیات متشابه، آیاتی با معانی پیچیده و چندپهلوه هستند که معانی‌شان با ارجاع به آیات محکم روشن می‌شود.^۷

۱. نساء: ۸۲ و ۸۳.

۲. الفوائد الطوسية: ۱۸۶ و ۱۸۷.

۳. آل عمران: ۷.

۴. اخلاص: ۱.

۵. شوری: ۱۱.

۶. الأمل: ۳۹۶/۲ و ۳۹۷.

بررسی

دانشمندان و مفسران درباره تعریف حقیقی دو واژه «محکم» و «متشابه» اختلافات بزرگی داشته‌اند، و به تعریف روشن و مشخصی برای این دو واژه نرسیده‌اند؛ و درباره آن بیش از ده نظر بیان کرده‌اند.^۱ این نظرات عبارت‌اند از:

۱. منظور از محکمت، فرمایش حق تعالی در سوره انعام است: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾^۲ (بگو بیایید بخوانم آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است؛ این که چیزی را شریک او قرار ندهید). تا پایان سه آیه؛ و متشابهات، آیاتی هستند که بر یهودیان مشتبه شده‌اند، مانند حروف مقطعه‌ای که در آغاز برخی سوره‌های قرآن آمده است، مثل «الم»، «الر» و «حم».
۲. محکمت، حروف مقطعه در آغاز سوره‌ها هستند و متشابهات غیر آن‌ها.
۳. متشابه، آیاتی است که به صورت اجمالی بیان شده، و محکم، آیاتی است که مبین و روشن هستند.
۴. متشابهات آیاتی هستند که نسخ شده‌اند، زیرا به آن‌ها ایمان آورده می‌شود اما عمل نمی‌شود؛ و محکمت آیاتی هستند که ناسخ‌اند، زیرا هم به آن‌ها ایمان آورده می‌شود و هم عمل می‌شود.
۵. محکمت، آیاتی هستند که دلایلشان آشکار و روشن است، مانند دلایل توحید و قدرت و حکمت خداوند؛ و متشابهات، آیاتی هستند که برای شناخت آن‌ها به تأمل و تدبیر نیاز است.
۶. محکم، هر آیه‌ای است که امکان دستیابی به علم آن از طریق دلیلی آشکار یا پنهان وجود دارد؛ و متشابه، آیاتی هستند که علم به آن‌ها ممکن نیست، مانند زمان

۱. المیزان: ۳/۳۸ و بعد از آن.

۲. انعام: ۱۵۲.

قیامت و امور مشابه آن.

۷. محکّمات، آیاتی هستند که به احکام مربوط اند؛ و متشابهات، غیر از آن‌ها هستند که برخی از آن‌ها به برخی دیگر ارجاع داده می‌شوند.

۸. محکم، آیه‌ای است که تنها یک معنای قابل تأویل دارد؛ و متشابه، آیاتی هستند که معانی متعدد و متفاوتی برای تأویل دارند.

۹. محکّمات، آیاتی است که در آن اخبار انبیا و امت‌هایشان با وضوح و تفصیل بیان شده است؛ و متشابهات، آیاتی هستند که الفاظ آن‌ها در قصه‌های تکرار شده در سوره‌های مختلف مشتبه شده است.

۱۰. متشابه، آیه‌ای است که به توضیح نیاز دارد؛ و محکم برخلاف آن است.

۱۱. محکم، آیه‌ای است که به آن ایمان آورده شده و به آن عمل می‌شود؛ متشابه، آیه‌ای است که به آن ایمان آورده شده، اما به آن عمل نمی‌شود.

۱۲. متشابهات، آیات مربوط به صفات هستند، چه صفات خداوند متعال مانند علیم، قدیر، حکیم و خبیر و چه صفات انبیایش.

۱۳. محکم، آیه‌ای است که عقل راهی به‌سوی آن دارد؛ و متشابه، خلاف آن است.

۱۴. محکم، آیه‌ای است که مراد از آن ظاهرش است؛ و متشابه، آیه‌ای است که مراد از آن خلاف ظاهرش است.

۱۵. محکم، آیه‌ای است که تأویل آن مورد اجماع است؛ و متشابه، آیه‌ای است که در تأویل آن اختلاف وجود دارد.

۱۶. متشابه، آیه‌ای است که تفسیر آن به دلیل شباهتش با غیر، دشوار است؛ چه این ابهام از جهت لفظ باشد و چه از جهت معنا.

این اختلاف در تعریف محکم و متشابه آثار متعددی به دنبال دارد، از جمله ایجاد تناقض

در طبقه‌بندی برخی آیات؛ به‌گونه‌ای که براساس یک تعریف، آیه‌ای جزو محکومات محسوب می‌شود و براساس تعریفی دیگر، همان آیه جزو متشابهات قرار می‌گیرد. نمونه آن تناقض در طبقه‌بندی حروف مقطعه در ابتدای سوره‌هاست؛ این حروف طبق تعریف اول در دسته متشابهات قرار می‌گیرند، اما طبق تعریف دوم، جزو محکومات محسوب می‌شوند؛ و این نشان‌دهنده نبود معیاری ثابت برای تعیین این دو مفهوم است و در نتیجه اصل استدلال بر جواز یا لزوم تفسیر قرآن با قرآن منتفی می‌شود.

اگر خود قرآن تفسیرکننده آیات متشابه بود در این صورت امکان تفسیر حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ها وجود داشت و دانشمندان و مفسران در فهم آن سرگردان نمی‌ماندند؛ و همین باعث شده است برخی از آن‌ها علم این حروف را به خدا واگذار کنند، چرا که از تفسیر آن عاجز بوده‌اند. طبرسی در این زمینه ده دیدگاه را درباره معنای این حروف نقل کرده است^۱ و این دیدگاه‌ها عبارت‌اند از:

۱. این حروف، نام‌های سوره‌ها و کلیدهای آن‌هاست.
۲. منظور از این حروف، اشاره به نام‌های خداوند متعال است، چنان‌که در «الم» معنای آن «أنا الله أعلم» (من خدای دانا هستم) وجود دارد.
۳. این حروف، نام‌های خداوند متعال هستند که اگر مردم توانایی ترکیب آن‌ها را داشتند به اسم اعظم خدا پی می‌بردند، مانند «الر»، «حم» و «ن» که در کنار هم «الرحمن» را تشکیل می‌دهند.
۴. این حروف، نام‌های قرآن هستند.
۵. این حروف، قسم‌هایی هستند که خداوند متعال به آن‌ها سوگند خورده است و از نام‌های او محسوب می‌شوند.

۶. هریک از این حروف، کلید یکی از نام‌های خداوند متعال است و هیچ حرفی در آن‌ها نیست مگر این‌که در نعمت‌ها و بلاهای خداوند دخیل است، یا بیانگر مدت‌زمان زندگی برخی اقوام و سرنوشت دیگران است.

۷. این حروف نشان‌دهنده مدت بقای این امت است.

۸. این حروف، حروف الفبای عربی هستند که ذکر برخی از آن‌ها در ابتدای سوره‌ها به جای ذکر تمام ۲۸ حرف کافی دانسته شده است.

۹. این حروف برای ساکت کردن کافران آمده‌اند؛ زیرا مشرکان به یکدیگر سفارش کرده بودند به این قرآن گوش ندهند و در آن بی‌نظمی ایجاد کنند، همان‌گونه که در آیه ﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ﴾^۱ (به این قرآن گوش ندهید و در آن قیل و قال و هیاهو کنید)، آمده است.

۱۰. مراد از این حروف مقطعه آن است که این قرآنی که از معارضه با آن ناتوان مانده‌اید، از جنس همان حروفی است که شما در خطابه‌ها و سخنان خود با آن‌ها گفت‌وگو می‌کنید؛ پس اگر نتوانستید همانند آن را بیاورید، بدانید این کتاب از سوی خداست؛ زیرا به‌طور معمول، مردم در توانایی تا این شدت تفاوت ندارند؛ و تکرار این حروف در مواضع مختلف قرآن، برای تأکید بیشتر در حجت بوده است.

طباطبایی پس از نقل این دیدگاه‌ها می‌گوید:

«حق این است که هیچ‌یک از این دیدگاه‌ها باعث اطمینان خاطر نمی‌شود.»^۲

و در جای دیگری گفته است:

«از این می‌توان دریافت این حروف قراردادی است میان خداوند متعال و پیامبرش ﷺ»

که از فهم ما پنهان مانده است و ادراکات معمولی ما هیچ راهی به فهم آن ندارد، جز این‌که

۱. فصلت: ۲۶.

۲. المیزان: ۷/۱۸.

احساس کنیم میان این حروف و مضامین سوره‌ها ارتباطی خاص وجود دارد.^۱

شایسته‌تر آن بود که مفسران از سخن‌پردازی درباره این متشابهات که از طریق آیات قرآن قادر به تفسیرش نبودند خودداری می‌کردند، همان‌گونه که برخی چنین کرده و از این بحث‌ها دوری جستند؛ زیرا این حروف از متشابهاتی هستند که تأویل آن را تنها خدا و خلفای معصوم او ﷺ می‌دانند؛ و این از جمله مسائل عظیم و مهمی است که عامدانه مخفی نگاه داشته شده و برای قائم موعود ﷺ ذخیره شده است تا تفسیر این حروف توسط او دلیلی برای شناسایی او از میان مدعیان باشد، و به این ترتیب با این تأویلات باطل، عذر منکران او را قطع کند.

این مسئله را خلیفه خدا احمد الحسن در کتاب «متشابهات»^۲ به‌خوبی تبیین کرده است و محققان می‌توانند به آن مراجعه کنند. تبیین ایشان ﷺ درباره این حروف - که دانشمندان و مفسران را سرگردان کرده است - دلیلی است برای این که قرآن را فقط اهل آن - که به‌وسیله‌اش مورد خطاب قرار گرفته‌اند - می‌شناسند.

تمام قرآن برای مردم متشابه است، مگر آنچه از خلفای خدا ﷺ برگرفته باشند، چرا که متشابه چیزی است که بر جاهل آن مشتبه شود.^۳ از این رو قرآن کریم تمام آیاتش را محکم توصیف کرده است: ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ﴾^۴ (کتابی که آیاتش محکم شده است). و همچنین همه را متشابه توصیف کرده است: ﴿كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَّثَانِي﴾^۵ (کتابی که آیاتش متشابه و مکرر است). و در جای دیگر برخی را محکم و برخی دیگر را متشابه معرفی کرده است: ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾^۶ (برخی از آن آیات محکم‌اند

۱. منبع قبلی: ۹/۱۸.

۲. مراجعه کنید به جواب سؤال ۱۱ از کتاب متشابهات، جلد ۱.

۳. تفسیر عیاشی: ۲۳/۱.

۴. هود: ۱.

۵. زمر: ۲۳.

۶. آل عمران: ۷.

که اصل کتاب هستند، و برخی دیگر متشابه‌اند).

امام احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ به سؤال بعدی می‌فرماید:

«سؤال:

متشابه و محکم چیست؟ و چطور متشابه را از محکم تشخیص دهیم؟

پاسخ:

همان‌طور که از معصومین (علیهم‌السلام) روایت شده است «متشابه چیزی است که بر جاهل به آن مشتبّه می‌شود» و آیات محکم، ام‌الکتاب هستند. «أم» (مادر): چیزی است که از آن زاده می‌شود و به آن بازمی‌گردد؛ به عبارت دیگر «ام» همان اصل است. برای آن که مراد از آیات متشابه معلوم شود، این آیات باید به محکم برگردانده شوند. برای شناخت تفاوت میان محکم و متشابه باید این شناخت به دست آید که قرآن، احادیث قدسی و کلام انبیا و ائمه (علیهم‌السلام) مشتمل هستند بر:

۱. سخنی از ام‌الکتاب (کتاب محکّمات): این همان لوحی است که در آنچه در آن نگاشته شده است، بداء یا تبدیلی حاصل نمی‌شود و عبارت است از علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت بدون هیچ تبدیل و تغییری. این همان علم غیب است که خداوند سبحان احدی غیر از انبیا و فرستادگان و ائمه را بر آن مطلع نمی‌گرداند. خداوند سبحان آن‌ها را با توجه به مصالح مقتضای تبلیغ رسالت یا اجرای وظایف امامت به برخی از آن مطلع می‌کند: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيُعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^۱ (او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ‌کس آشکار نمی‌سازد * مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خشنود باشد که برای

از او پیش‌رو و از پشت‌سرش نگهبانی می‌گمارد * تا بداند آن‌ها پیام‌های پروردگارشان را رسانیده‌اند؛ و خدا به آنچه نزد آن‌هاست احاطه دارد و همه‌چیز را به عدد، شماره کرده است).

۲. سخنی از لوح محو و اثبات (کتاب متشابهات): این نیز علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود است، ولی بر وجوه و صورت‌های بسیار و احتمالات متعدد برای یک رخداد که یکی از آن‌ها واقع خواهد شد؛ و آن همانی است که در ام‌الکتاب موجود است، اما بقیه بنا به دلیلی تحقق نخواهند یافت؛ چه‌بسا به دلیل حادثه‌ای معین که جلوی وقوعش را می‌گیرد. به عنوان مثال می‌گوییم: «برای فلانی که عمرش پنجاه سال است نوشته شده در این روز هنگام صبح با نیش عقرب می‌میرد؛ ولی اگر او صدقه بدهد این بلا از او دفع خواهد شد و ده سال دیگر زندگی خواهد کرد. پس از گذشت ده سال، اگر با پدر و مادرش نیکی کند پنج سال دیگر به عمرش اضافه خواهد شد.»

در لوح محو و اثبات احتمالات زیادی برای زندگی انسان وجود دارد. شخص مذکور در مثال، شاید پس از گزیده شدن توسط عقرب زنده نماند و چه‌بسا پیش از نیش زدن عقرب صدقه بدهد و ده سال دیگر زندگی کند و چه‌بسا پس از ده سال بمیرد یا شاید با والدینش به نیکی رفتار کند و پنج سال دیگر زنده بماند؛ و اگر این تقدیر الهی نبود، عمل و دعا بیهوده می‌شد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۱ (هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آن‌که آن را پدید آوریم در کتابی نوشته شده است و این برای خدا آسان است).

اما در ام‌الکتاب درباره این شخص از بین همه این چیزها، فقط یک چیز نوشته شده است و احتمال تغییر در آن راه ندارد. مثلاً نوشته شده است فلانی ۶۵ سال زندگی می‌کند، یا فلانی ۶۰ سال یا ۵۰ سال زندگی می‌کند. در لوح ام‌الکتاب فقط

یکی از این احتمالات وجود دارد.

پس لوح محو و اثبات، همان لوح متشابهات است، ولی برای کسی مثل ائمه (عج) که جزئیات این متشابهات را می‌داند محکمت خواهد بود؛ چراکه برای معصومین (عج) متشابهی وجود ندارد و همه قرآن برای آن‌ها محکم است؛ همان‌طور که برای غیر آن‌ها محکمی وجود ندارد، مگر کسی که از آن‌ها (عج) برگرفته باشد. بنابراین قرآن برای غیرمعصوم به‌طور کامل متشابه است؛ چراکه غیرمعصوم محکم را از متشابه آن باز نمی‌شناسد.

چگونه غیر از آن‌ها می‌تواند تشخیص دهد، درحالی‌که امام صادق (عج) برای ابوحنیفه احتجاج می‌کند جز ائمه (عج) محکم را از متشابه باز نمی‌شناسد؟!

به‌علاوه مردم از قرآن جز الفاظش را نمی‌شناسند، درحالی‌که قرآن پوسته‌هایی دارد و آن‌ها فقط گوشه‌ای از معنا را از آن به دست می‌آورند، که یا از وهم و ظنّیات و عوالم پایینی است که باطل است، یا از ملکوت و حقایق اشیا در آن است که از لوح محو و اثبات خواهد بود، و رویدادهای موجود در آن، یا اصلاً واقع نمی‌شوند و به‌دنبال آن معنی الفاظ مرتبط با آن نیز در هیچ زمانی از دوره‌ها تحقق نمی‌یابد؛ یا واقع می‌شود و صادق است ولی برای هریک از آن‌ها وجوه و صورت‌های متعددی برای اهل زمان و مکانی که در آن واقع می‌شود وجود دارد و در این عالم پایینی توسط معصوم (عج) برای مردم تبیین می‌شود.

پس یک آیه قرآنی در زمان امام صادق (عج) تأویلی کاملاً مغایر با زمان امام مهدی (عج) دارد؛ به‌دلیل اختلاف در زمان و مکان و مردم؛ یا به‌عبارت دیگر به‌دلیل دگرگونی امور ناسازگار در عوالم نزول قرآن، چه در عالم ملکوت و چه در مُلک. به این ترتیب محکم کردن متشابهات وظیفه معصوم است و جز معصوم، محکم را از متشابه نمی‌شناسد.

تشابه موجود در آیات، معانی و رویدادهایی را که تحقق یافته‌اند یا به مرور زمان

محقق می‌شوند در بر می‌گیرد. بنابراین ممکن است از یک لفظ قرآنی، معانی متعددی منظور و مدنظر باشد و هریک از این معانی بر رویدادهای متعددی منطبق شود. بنابراین قرآن ظهورهای بسیاری دارد که هیچ‌کس دیگری جز خداوند و کسی که خداوند اراده فرموده است تا از آن مطلع شود آن را نمی‌داند؛ و این‌ها معصومین (علیهم‌السلام) هستند و از همین رو غریب و دور از ذهن نیست که امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بتواند دربارهٔ بسمله به اندازهٔ بار هفتاد شتر مطلب بنویسد.

در متشابه، حکمت‌هایی وجود دارد، از جمله فهمیدن نیاز و اضطرار به معصوم؛ از جمله، زنده نگه‌داشتن امیدواری در نفس‌ها؛ و از جمله، امتحان و آزمایش؛ و حکمت‌های بسیاری که در صدد بیان‌شان نیستیم.

متشابهات امری حتمی است که با نزول قرآن به دو عالم مُلک و ملکوت، یا نزول لوح اُمّ‌الکتاب به عوالم کثرت و امور ناسازگار، و تکثر یافتن آن در آن عوالم برای پدیدآوردن لوح محو و اثبات، ملازم است. و در متشابهات، راه‌حل بهینه‌ای نهفته است تا انبیا و فرستادگان و امامان (علیهم‌السلام) با مردم به اندازهٔ عقل‌هایشان سخن بگویند.

بنابراین محکم‌کردن متشابهات - که از وظایف معصوم (علیه‌السلام) است - علامت و نشانه‌ای است که با آن امام مهدی (علیه‌السلام) و کسی که از جانب او (علیه‌السلام) ابلاغ می‌کند شناخته می‌شود، و از همین رو ائمه (علیهم‌السلام) روایتی با این مضمون فرموده‌اند: «اگر کسی مدعی آن شد، از عَظائم [بزرگ‌ترین امور] از او بپرسید؛ اموری که مثل او پاسخ می‌گوید.» و این عَظائم (امور عظیم) هستند که امروز کشتی آل محمد (علیهم‌السلام) را در دل امواج فتنه‌ها و گرداب‌های سهمگین به حرکت درمی‌آورند، تا حکومت طاغوت را بر روی زمین به پایان برساند.»^۱

۵. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۱ (پس چون آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن؛ سپس بیان آن بر عهده ماست).

شیخ مکارم شیرازی در تفسیر این آیه گفته است:

«حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (پس چون آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن) و سپس اضافه می‌کند: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (سپس بیان آن بر عهده ماست). بنابراین جمع‌آوری قرآن، خواندن، و بیان معانی و تفصیل آن بر عهده ماست.»^۲

بررسی

این‌که بیان و تفصیل معانی قرآن بر عهده خداوند است، با واگذاری وظیفه تفسیر قرآن به پیامبر و اهل بیتش (علیهم‌السلام) منافاتی ندارد. قرآن به روشنی در آیه ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۳ (و ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را برایشان نازل شده است بیان کنی)، بیان کرده رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تفسیرکننده قرآن و آشکارکننده اسرار قرآن است؛ زیرا خلفای خدا در زمینش از روی خواسته خودشان سخن نمی‌گویند و قرآن را براساس نظرات و اجتهادات شخصی خود تفسیر نمی‌کنند، به آن صورتی که رویه مفسران قدیم و جدید بوده است، بلکه آن‌ها (علیهم‌السلام) این کار را به فرمان خدا و تعالیم او انجام می‌دهند؛ و در چندین روایت به صراحت بیان کرده‌اند تفسیر قرآن از علومی است که خداوند به آن‌ها عطا کرده است. امام صادق (علیه‌السلام) فرموده است: «یکی از علومی که به ما داده شده، تفسیر قرآن و احکام آن است.»^۴

کاشانی بیان می‌کند منظور از «بیان» در این آیه، تفسیر قرآن است که با نزول فرشتگان و روح در شب قدر بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیتش (علیهم‌السلام) تحقق می‌یابد. متن گفته او:

۱. قیامت: ۱۸ و ۱۹.

۲. الأمل: ۱۸/۲۱۸.

۳. نحل: ۴۴.

۴. البرهان: ۳۸/۱.

«و به این دلیل است که در شب قدر هر سال، از تبیین قرآن و تفسیر آنچه به امور همان سال مربوط است بر صاحب امر علیه السلام نازل می‌شود؛ و اگر شب قدر وجود نداشت، احکام قرآن برای مسائل جدید نازل نمی‌شد، و اگر کسی وجود نداشت که بر او نازل شود قرآن نیز وجود نمی‌داشت؛ زیرا این دو [قرآن و شخصی که بر او نازل می‌شود] همراه و مصاحب یکدیگرند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که در حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان صلی الله علیه و آله وارد شوند، همان گونه که در حدیثی که مورد اتفاق همه است آمده است... سپس بیان قرآن در شب قدر بر عهده ماست با نزول فرشتگان و روح بر تو و اهل بیت بعد از تو، با جداسازی محکم از متشابه، و تعیین امور و بیان احکام خاص وقایعی که مردم در آن سال تا شب قدر بعدی با آن مواجه می‌شوند.»^۱

۶. وجود آیات تکراری در قرآن:

قرآن کتاب موعظه است و آیاتی تکراری آورده تا تأثیر بیشتری بر دل‌ها بگذارد و سودمندتر باشد. به همین دلیل است که مشاهده می‌کنیم برخی از مسائل آن با سبک‌ها و تعابیر مختلف بیان شده است؛ به طوری که هر تعبیر می‌تواند تفسیر و توضیح تعبیری دیگر باشد. بنابراین تفسیر قرآن به وسیله آیات دیگر برای کسی که به دنبال فهم قرآن و برگرفتن هدایت از آن است ضروری است.

بررسی

ضرورتاً این گونه نیست که سخنان تکراری در قرآن صرفاً برای تفسیر و توضیح باشد، آن گونه که بسیاری از علما و مفسران گمان کرده‌اند و برخی از آیات تکراری را به عنوان نمونه‌ای از تفسیر قرآن با قرآن دانسته‌اند. برای روشن شدن موضوع فقط به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم.

شیخ محمد حسین ذهبی گفته است:

«از مصادیق تفسیر قرآن با قرآن، جمع بین آیاتی است که گمان می‌رود با یکدیگر اختلاف دارند؛ مانند خلق آدم از خاک در برخی آیات، از گل در آیات دیگر، و از گل بدبو تغییر یافته، و از گل خشک شده در آیاتی دیگر؛ زیرا این‌ها مراحل مختلفی هستند که آدم (علیه السلام) از ابتدای خلقتش تا دمیدن روح در او طی کرده است.»^۱

دکتر «مساعد بن مسلم طیار» در توضیح این سخن گفته است:

«ملاحظه می‌شود مفسر بین چندین آیه را که به ظاهر متناقض به نظر می‌رسند جمع کرده است؛ اما آیا در جمع این آیات، تفسیر برخی از آیات با برخی دیگر صورت گرفته است؟ یا تفسیر آن‌ها از منبعی بیرون از آیات آمده است؟ چرا که به نظر می‌رسد جمع این آیات باعث ایجاد مشکل شده است؛ زیرا خاک نه به گل تفسیر می‌شود، نه به گل بدبو و تغییر یافته... و همین‌طور هیچ‌یک از تعبیرات دیگر نمی‌تواند به دیگری تفسیر شوند؛ زیرا هریک با دیگری متفاوت است.

از آنجا که خبر از آفرینش آدم و خبردهی درباره او متفاوت بوده، مفسر ناچار شده است میان آیات ارتباط برقرار کند و درصدد حل اشکال مطرح شده برآید؛ اما حل این مسئله با آیه‌ای دیگر که اشکال را برطرف کند صورت نگرفته، بلکه راه حل آن با تکیه بر نگاه عقلی و بر پایه دلالت این تعابیر متفاوت و ترتیب آن‌ها در وجود انجام شده است؛ و این باعث شده مفسر در تفسیر این آیات به این نتیجه برسد که آن‌ها بیانگر مراحل آفرینش آدم (علیه السلام) هستند، و هر آیه به مرحله‌ای از این مراحل اشاره دارد؛ به این ترتیب که ابتدا آدم از خاک بود، سپس گل، سپس... و همین‌طور دیگر مراحل.

به این ترتیب روشن می‌شود جمع بین آیات در اینجا بیان یک آیه به وسیله آیه‌ای دیگر نبوده، هرچند همین جمع‌بندی در تفسیر سودمند واقع شده است.

و در نهایت... نتیجه‌ای که از این مثال‌ها به دست می‌آید این است: هرچیزی که درباره‌اش گفته شده «تفسیر قرآن با قرآن» است، اگر در آن معنای «تبیین یک آیه با آیه‌ای

دیگر» تحقق نیافته باشد نمی‌توان آن را به معنای دقیق این اصطلاح دانست، بلکه از نوع گسترش بوده که در کاربردهای این اصطلاح صورت گرفته است.^۱

بنابراین هر تکراری در قرآن همان‌طور که بسیاری از علما و مفسران برداشت کرده‌اند به منظور تفسیر و توضیح آیات مشابه دیگر نیست، و به همین دلیل نمی‌توان آن را دلیلی برای جواز تفسیر قرآن با قرآن دانست. تکرار در قرآن اهداف و مقاصد متعددی دارد که کشف اسرار آن‌ها فقط به خلیفه خدا در زمینش اختصاص دارد، زیرا اختیار و اجازه این کار به او داده شده است؛ و این موضوع در بخش «اختصاص تفسیر قرآن به خلفای خدا» از این پژوهش توضیح داده خواهد شد.

دوم: سنت

۱. سنت عملی رسول خدا ﷺ و اهل بیتش علیهم السلام که در استفاده عملی از این روش نمایان است.^۲

بررسی

روایات شریف معصومین علیهم السلام به اختصاص داشتن فهم قرآن، تفسیر آن و استخراج نکات دقیقش به رسول خدا ﷺ و اهل بیتش علیهم السلام تأکید دارند. آنان تنها کسانی هستند که شایستگی ورود به قرآن و استخراج اسرار نهفته آن را دارند، چراکه مخاطبان حقیقی قرآن آن‌ها هستند، و به محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص آن آگاه‌اند؛ و این ضرورتاً به این معناست که هرکس بخواهد معنای یک آیه را از آیه‌ای دیگر استخراج کند، درحالی که از مخاطبان قرآن نیست، مانند کسی است که در تاریکی شب هیزم خشک و تر را با هم جمع می‌کند، و

۱. قابل دسترس در:

<http://www.attyyar.net/container.php?fun=artview&id=۲۶۹>

۲. نمونه‌ای از آن را در عنوان «تاریخ تفسیر قرآن با قرآن» از این کتاب بیان کردیم.

حتی اگر به واقعیت هم برسد پاداشی برای کارش نخواهد داشت^۱ و عمل او بیش از اجتهادی شخصی برای تحصیل معنای آیه نخواهد بود.

برای روشن شدن مطلب به مثالی اشاره می‌کنیم که می‌تواند نمونه‌ای برجسته از خطای غیر معصومین (علیهم السلام) در کاربرد روش تفسیر قرآن با قرآن باشد. این مثال مربوط به گفت‌وگویی است که در مجلس مأمون درباره محل قطع دست در مجازات سرقت و تفسیر کلمه «ید» در آیه **﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾**^۲ (و دست مرد و زن دزد را قطع کنید) مطرح شده است. در این گفت‌وگو ابن ابوداود و دیگران با استناد به آیات دیگر قرآن به تفسیر این آیه پرداختند، و در نهایت امام جواد (علیه السلام) تفسیر صحیح آیه را بیان فرمود. روایت این ماجرا:

«از زرکان یار و دوست صمیمی ابن ابوداود نقل شده است، گفت: روزی ابن ابوداود از نزد معتصم بازگشت در حالی که بسیار ناراحت بود. گفتم تو را چه شده که این قدر ناراحتی. گفت ای کاش بیست سال پیش مرده بودم. گفتم چرا؟ گفت به جهت آنچه از این سیه‌چرده ابو جعفر فرزند علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در حضور امیرالمؤمنین معتصم به من رسید. گفتم چه شده؟ گفت در مجلس خلیفه بودیم که دزدی را آوردند که خودش به دزدی اعتراف کرده بود. خلیفه خواست حد را برایش جاری کند. علما و فقها را در مجلس خود گرد آورد، و محمد بن علی (علیه السلام) را نیز حاضر کرده بود. از ما پرسید دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ من گفتم از مچ دست. گفت به چه دلیل؟ گفتم به دلیل آیه تیمم **﴿امْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾** (پس مسح کنید به صورت و دست‌هایتان)؛ «دست» عبارت است از انگشت‌ها و کف دست تا مچ؛ و جماعتی در این خصوص با من هم‌نظر بودند. عده دیگری گفتند باید از آرنج قطع کرد. خلیفه گفت به چه دلیل؟ گفتند زیرا وقتی خداوند درباره شستن [وضو] می‌فرماید **﴿وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾** (و دست‌هایتان را تا آرنج) دلالت دارد بر این که مرز دست تا آرنج است. آن‌گاه معتصم رو به محمد بن علی (علیه السلام) کرد و گفت: شما چه نظری دارید؟ فرمود:

۱. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «هرکس قرآن را به رأی خودش تفسیر کند، اگر درست بگوید پاداشی ندارد، و اگر خطا کند به دورتر از آسمان سقوط کرده است.» (وسائل الشیعة، ۲۷/۲۰۲)

«حاضران در این خصوص صحبت کردند ای امیر مؤمنان.» گفت: مرا با گفته آنان کاری نیست، شما چه می‌گویید؟ فرمود: «از این پرسش مرا معاف بدار ای امیر مؤمنان!» گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم از آنچه در این خصوص نزد خود دارید به من خبر بدهی. فرمود: «حال که مرا سوگند دادی می‌گویم همه حاضران درباره سنت آن به خطا رفتند. بریدن باید از مفصل انگشت‌ها انجام شود و با کف دست نباید کاری داشت.» گفت: و دلیل آن چیست؟ فرمود: «به جهت آن که رسول خدا ﷺ فرموده است سجده بر هفت عضو صورت، دو دست، زانوها و دو پا انجام می‌شود؛ پس اگر تو دست او را از مچ یا آرنج قطع کنی دیگر دستی برای او نمی‌ماند تا بر آن سجده کند، درحالی که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾ (جایگاه‌های سجده از آن خداست) و این یعنی همین اعضای هفت‌گانه‌ای که بر آن‌ها سجده می‌شود ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (پس هیچ کس دیگری را با خدا نخوانید) و آنچه از آن خداست بریده نمی‌شود.» گفت: معتصم از این سخنان متحیر شد و دستور داد دست دزد را از مفصل انگشت قطع کنند نه از مچ. ابوداود گفت: حس کردم قیامت من بر پا شده است و آرزو کردم ای کاش مرده بودم.»^۱

۲. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «کتاب خدا... برخی از آن، برخی دیگر را بیان می‌کند و برخی از آن به برخی دیگر گواهی می‌دهد.»^۲

بررسی

پیش از پرداختن به محتوای این عبارت شریف از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، متن کامل سخن ایشان را در نهج البلاغه نقل می‌کنیم تا مشخص شود آیا مقصود ایشان همان معنایی است که عده‌ای برداشت کرده‌اند یا این که معنای دیگری مدنظر بوده است که ارتباطی با استدلال مفسران ندارد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «کتاب خدا، با آن می‌بینید، با آن سخن می‌گویید و با آن

۱. تفسیر عیاشی: ۳۴۸/۱ و ۳۴۹.

۲. نهج البلاغه: ۱۷/۲.

۵۲انتشارات انصار امام مهدی (عج) - روش تفسیر قرآن با قرآن

می‌شنوید. برخی از آن برخی دیگر را بیان می‌کند و برخی از آن به برخی دیگر گواهی می‌دهد. نه در رابطه با خدا دچار اختلاف می‌شود، و نه صاحب خود را از جانب خداوند به اختلاف می‌کشاند.»

سیاق این روایت نشان می‌دهد منظور امیرالمؤمنین (ع) نبود تعارض و اختلاف در کلام خداست، چراکه این کلام از منبع واحدی صادر شده است؛ و این تصدیق فرمایش حق تعالی است: ﴿وَلَوْ كَانْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ (و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیار می‌یافتند).

برخی از شارحان نهج البلاغه نیز همین معنا را برداشت کرده‌اند، از جمله شیخ محمدجواد مغنیه، از علمای بزرگ و مفسران شیعه که تفسیر او به نام «التفسیر الکاشف» از مشهورترین تفسیرهای شیعه در عصر حاضر است.

شیخ در بیان وحدت دین اسلام با استناد به عبارت مذکور می‌گوید:

«آیا شما بر دین اسلام نیستید، درحالی‌که دینی واحد است و اختلافی در آن نیست؟ زیرا منبع آن وحی است که برخی از آن برخی دیگر را بیان می‌کند، و برخی از آن به برخی دیگر گواهی می‌دهد؛ و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیار می‌یافتند. حال که چنین است پس هیچ دلیلی برای نزاع و کشمکش وجود ندارد جز هواها و اغراض شخصی.»^۲

اما چگونه ممکن است قرآن «گویا» باشد درحالی‌که امیرالمؤمنین (ع) در سخنی دیگر در جریان حکمیت آن را «ساکت و خاموش» توصیف کرده است؟ «این قرآن، تنها نوشتاری است میان دو جلد؛ که با زبانی سخن نمی‌گوید، و ناگزیر به ترجمانی نیاز دارد؛ و این مردان

۱. نساء: ۸۲.

۲. فی ظلال نهج البلاغة: ۱۸۰/۲.

دلائل اثبات کنندگان روش تفسیر قرآن با قرآن و بررسی آن‌ها ۵۳

هستند که از جانب آن سخن می‌گویند.^۱

و در مناسبت‌های دیگری خودش را قرآن ناطق توصیف کرده و فرموده است: «من قرآن ناطق هستم»^۲، «من کلام گویای خدا هستم»^۳، و «من علم خدا... و زبان گویای خدا هستم»^۴

شیخ تستری در شرح خود بر نهج البلاغه می‌گوید:

«می‌دانیم منظور از دلیل پرچم حق - که همان کتاب است - "عترت (علیه السلام)" است، زیرا آن‌ها کتاب گویای خدا هستند که به احکام کتاب خاموش دلالت می‌کنند»^۵

۳. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «به راستی کتاب خدا، برخی از آن برخی دیگر را تصدیق می‌کند»^۶

بررسی

پاسخ به آن همان پاسخی است که پیش‌تر بیان شد؛ این که این حدیث وجود هرگونه اختلاف و تضاد را در کتاب نفی می‌کند. امام (علیه السلام) این سخن را در خطبه‌ای که درباره نگوشت اختلاف علما در فتوا ایراد کرده بیان فرموده است: «دعوایی نسبت به یکی از احکام نزدیکی از آن‌ها می‌برند که با رأی خود حکمی صادر می‌کند؛ سپس همان دعوا را نزد دیگری می‌برند و او درست برخلاف رأی اولی حکم می‌دهد؛ سپس همه قضات نزد رئیس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرده جمع می‌شوند و او رأی همه را برحق می‌شمارد؛ و این درحالی است که خدایشان یکی، پیامبرشان یکی، و کتابشان یکی است. آیا خدای سبحان آن‌ها را به

۱. نهج البلاغة: ۵/۲.

۲. ینابیع المودة: ۸۲/۱.

۳. بحارالانوار: ۱۹۹/۷۹.

۴. توحید: ۱۴۳.

۵. بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة: ۴۴۶/۳-۴۴۷.

۶. منبع قبلی: ۵۵/۱.

اختلاف امر فرموده است و آن‌ها اطاعتش کردند؟! یا آن‌ها را از اختلاف نهی کرده و آن‌ها نافرمانی‌اش نمودند؟! یا خداوند سبحان دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آن‌ها یاری خواسته است؟! آیا آن‌ها شرکای خداوند که هرچه می‌خواهند در احکام دین انجام می‌دهند و خدا نیز باید رضایت دهد؟! یا خداوند سبحان دین کاملی فرستاده، پس رسول خدا (ص) در ابلاغ و ادای آن کوتاهی ورزیده است؟! درحالی‌که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۱ (ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم). تبیان هرچیزی در آن است؛ و فرموده است کتاب، اجزایش یکدیگر را تصدیق می‌کنند، و هیچ اختلافی در آن نیست. حق سبحان می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲ (و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

حبیب‌الله خویی در شرح این خطبه می‌گوید:

«سپس بعد از آن‌که از سخنان امام (عج) نتیجه گرفته شد وجود اختلاف در قرآن جایز نیست و از جانب خداوند سبحان اجازه داده نشده است، این موضوع را با تصریح به دلیل آن تأکید کرده و فرموده است: "و فرموده است کتاب، اجزایش یکدیگر را تصدیق می‌کنند، و هیچ اختلافی در آن نیست." خداوند سبحان در سوره نساء می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

تقریب استدلال به این صورت است که قرآن، منبع دین و مشتمل بر احکام شرعی است؛ و خداوند سبحان خبر داده هیچ اختلافی در آن نیست، زیرا از جانب اوست؛ بنابراین احکام مختلف و متناقض در آن وجود ندارد، چراکه نفی عام مستلزم نفی خاص می‌شود. پس اختلاف در احکام از جانب خداوند نیست و از سوی او اجازه داده نشده است، و این

۱. انعام: ۳۸.

۲. نساء: ۸۲.

واضح و بدیهی است.»^۱

این عبارت در جای دیگری از سخنان امام علیه السلام نیز آمده، آنجا که به شبهه‌ی مردی که وجود تناقض را در قرآن مطرح کرده بود پاسخ داده است. شیخ صدوق از ابومعمر سعدانی روایت کرده است که مردی نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من درباره‌ی کتاب خدا که بر ما نازل شده است دچار شک و تردید شده‌ام. امام علیه السلام فرمودند: «مادرت به عزایت بنشیند، چگونه درباره‌ی کتاب نازل شده خدا شک کردی؟» مرد گفت: چون دیدم قرآن برخی از آیاتش برخی دیگر را تکذیب می‌کند. پس چگونه شک نکنم؟ امام علی علیه السلام فرمود: «یقیناً کتاب خدا آیاتش یکدیگر را تصدیق می‌کنند و یکدیگر را تکذیب نمی‌کنند، ولی تو عقلی نداری که از آن بهره‌گیری. حال بگو کدام بخش از کتاب خداوند متعال باعث شک تو شده است؟» مرد به ایشان گفت: ...^۲

۴. «آیات قرآن [خودشان] یکدیگر را تفسیر می‌کنند.»^۳

بررسی

هیچ دلیلی برای این که این عبارت، روایتی صادره از پیامبر صلی الله علیه و آله یا اهل بیت علیهم السلام باشد وجود ندارد؛ زیرا بنده با بررسی منابع حدیثی و تفسیری، سندی برای این عبارت پیدا نکردم؛ و این نکته از کلمات برخی از علما که به این عبارت استناد کرده‌اند نیز واضح است؛ زیرا آن‌ها از این جمله با تعابیر مختلفی یاد کرده‌اند که نشان‌دهنده‌ی روایت نشدن آن است؛ تعابیری مانند «قاعده واضح»^۴ و «قول سلف صالح»^۵ و تعبیرات دیگر.

بله، در سخن برخی افراد مانند شیخ مکارم شیرازی، چیزی آمده که دلالت دارد بر این که

۱. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة : ۲۴۰/۳.

۲. توحید : ص ۲۵۵ و بعد از آن.

۳. بحارالانوار : ۲۱۸/۵۴.

۴. الأمثل : ۳۲۸/۶.

۵. التفسير البياني للقرآن الكريم : ۱۸/۱.

این عبارت، گویی روایت بوده است؛ از طریق "ترقیع" (وصله کاری) سخن ابن عباس و توجیه آن به گونه‌ای که گویی روایتی منقول از معصومان (علیهم السلام) بوده است. سخن او را در این زمینه تقدیم می‌کنم:

«عبارت "آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند" از ابن عباس روایت شده، و بعید نیست او این مطلب را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دلیل ارتباط قوی اش با آنان در مسائل قرآنی- گرفته باشد. همچنین مضمون این عبارت در نهج البلاغه آمده است، آنجا که می‌فرماید: "و فرموده است کتاب، اجزایش یکدیگر را تصدیق می‌کنند." برخی از علما نیز در کتاب‌های خود عبارت "آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند" را به عنوان حدیث آورده‌اند، مانند صفحه ۱۰۶ از کتاب "تنزیه التنزیل، اثر مرحوم شهرستانی"، که در آن این عبارت به عنوان روایت ذکر شده است بدون این که ایرادی به آن وارد کرده باشد. همان طور که در نهج البلاغه اشاره دیگری نیز به این موضوع وجود دارد، آنجا که درباره قرآن می‌فرماید: "و برخی از آن برخی دیگر را بیان می‌کند، و برخی از آن به برخی دیگر گواهی می‌دهد."^۱

شیخ سبحانی نیز این عبارت را در کتاب «مفاهیم القرآن» آورده و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده است^۲، بدون این که به منبع روایت اشاره‌ای کرده باشد و باین حال در پاورقی کتاب خود «المناهج التفسیریة فی علوم القرآن» اذعان می‌کند این عبارت سند مشخصی ندارد و می‌گوید:

«این حدیث معروفی است که در تفسیرها ذکر شده است، اما ما سندی برای آن نیافته‌ایم.»^۳

رضایی نیز می‌گوید:

«اگرچه سند این حدیث واضح نیست، زیرا برخی آن را از ابن عباس -شاگرد امام

۱. پاورقی: نفحات القرآن: ۸ و ۹.

۲. مراجعه کنید به: مفاهیم القرآن: ۱۲۳/۲.

۳. المناهج التفسیریة فی علوم القرآن: ۱۴.

علی علیه السلام روایت کرده‌اند، و برخی دیگر آن را به صورت حدیث مضمّر^۱ نقل کرده‌اند.^۲

سیوطی در کتاب «الدر المنثور» این سخن را به سعیدبن جبیر نسبت داده و گفته است:

«ابن جریر و ابن منذر از سعیدبن جبیر رحمتهما الله روایت کرده‌اند که درباره آیه ﴿مُتَشَابِهًا﴾ گفته است: برخی از آیات قرآن برخی دیگر را تفسیر می‌کنند، و برخی از آن‌ها به برخی دیگر دلالت می‌کنند.»^۳

۵. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «[قرآن] را مانند ریگ پراکنده نکن.»^۴

بررسی

طبرسی این حدیث را در تفسیر «مجمع البیان» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده، و نویسنده تفسیر «نور الثقلین»^۵ نیز آن را از مجمع البیان نقل کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده است. این روایت در بیشتر کتاب‌های اهل سنت به ابن مسعود نسبت داده شده است، مانند تفسیر ابن کثیر^۶ و منابع دیگر.

به هر حال، این روایت به عنوان تفسیری برای آیه ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ آمده، و معنای دقت و عدم شتاب در قرائت قرآن را می‌رساند، و -چه از نزدیک و چه از دور- هیچ دلالتی به جواز تفسیر قرآن با قرآن ندارد؛ به آن صورتی که پیروان این روش آن را برای ما چنین به تصویر می‌کشند و فقط بخشی از آن را برای استدلال به مدعای خود جدا کرده‌اند؛ و این نکته‌ای است که از متن روایت زیر روشن می‌شود:

-
۱. حدیث مضمّر به روایتی گفته می‌شود که در آن، اسم امام یا راوی اصلی به صراحت ذکر نشده، بلکه با ضمیر به او اشاره شده باشد. (مترجم)
 ۲. مناهج التفسیر واتجاهاته: ۵۶.
 ۳. الدر المنثور: ۶۴۸/۱۲.
 ۴. مجمع البیان: ۱۲۴/۱۰.
 ۵. مراجعه کنید به: تفسیر نور الثقلین: ۱۵/۴.
 ۶. مراجعه کنید به: تفسیر ابن کثیر: ۱۶۲/۱۴.

عبدالله بن سلیمان می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره فرمایش حق تعالی ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا﴾^۱ (و قرآن را شمرده و با اندیشه و دقت بخوان) پرسیدم. امام (علیه السلام) فرمود: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: قرآن را به روشنی بیان کنید و آن را مانند شعر شتاب زده نخوانید و مانند ریگ پراکنده نکنید، بلکه دل های سخت خود را بترسانید و دغدغه هیچ کدامتان فقط رسیدن به پایان سوره نباشد.»^۲

شیخ مازندرانی در شرح روایت گفته است:

«و قرآن را مانند شعر با شتاب و شتاب زده بخوان، و آن را چون ریگ پراکنده مساز.» منظور از «هَذَا الْقُرْآنَ» این است که شخص در خواندن قرآن همان گونه شتاب بگیرد که در خواندن شعر شتاب می کند؛ و «هَذَا» به معنای سرعت در بردن کلمات است، و در اینجا به صورت مصدر منصوب آمده است. بدان هیچ گونه اختلافی میان علما نیست در این که شتابی که منجر به بلعیدن کلمات و عدم رعایت حروف شود جایز نیست، زیرا این کار لحن (خطای در قرائت) شمرده می شود؛ اما پس از رعایت درست تلفظ حروف، از نظر علمای ما و نیز بیشتر علمای اهل سنت، بهترین شیوه «ترسیل» و «ترتیل» در خواندن است؛ زیرا از مصادیق زیباسازی قرائت است که در آیه به آن دستور داده شده، و نیز از کلام اهل بیت (علیهم السلام) به صورت فراگیر نقل شده است؛ همچنین به این دلیل که زمینه تدبر و توقف بر حدود و معانی آیات را فراهم می کند.»^۳

و در جای دیگری در شرح روایت حفص که امام کاظم (علیه السلام) را توصیف می کند، گفته است:

«وقتی ایشان قرآن می خواند، گویی با انسانی سخن می گفت "شاید منظور این است که امام حروف را به خوبی ادا می کرد و مانند ریگ پراکنده نمی کرد؛ و این معنای ترتیل

۱. مزمل: ۴.

۲. کافی: ۶۱۴/۲.

۳. شرح اصول کافی: ۴۴/۱۱.

است.»^۱

۶. روایات به «تمسک به قرآن» به صورت مطلق دلالت می‌کنند:

برخی از روایات به رجوع به قرآن به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی تأکید کرده‌اند؛ به این معنا که می‌توان فقط به قرآن بسنده کرد و به چیز دیگری نیاز نیست. ازجمله این روایات:

از رسول خدا ﷺ نقل شده است، فرمود: «هنگامی که فتنه‌ها همچون پاره‌های شب شما را در بر گرفت بر شما باد مراجعه به قرآن؛ زیرا قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته می‌شود، و پنددهنده‌ای است که راست می‌گوید. هرکس قرآن را پیش‌روی خود قرار دهد او را به بهشت هدایت می‌کند، و هرکس آن را پشت‌سر خود بیندازد او را به جهنم می‌کشاند. قرآن راهنمایی است که به بهترین راه راهنمایی می‌کند، و کتابی است که در آن تفصیل است، و [قرآن] رساننده به مقصود است.»^۲

بررسی

بسیاری از روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) -ازجمله حدیث ثقلین که مورد توافق شیعه و سنی است- به لزوم تمسک به کتاب خدا و عترت و عدم جدایی میان آن‌ها برای کسی که خواهان هدایت از گمراهی و نجات از فتنه‌ها و مخاطرات است دلالت داشته‌اند. متن حدیث چنین است: «من در میان شما دو چیز گران‌قدر باقی می‌گذارم، تا زمانی که به آن دو تمسک جوید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیت؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض به من وارد شوند. پس بنگرید چگونه با آن‌ها رفتار می‌کنید؟»^۳

۱. شرح اصول کافی: ۳۰/۱۱.

۲. کافی: ۵۹۹/۲.

۳. بحارالانوار: ۱۰۰/۲، و با لفظ نزدیک به آن در سنن ترمذی: ۶۶۳/۵.

طبق روایت پیش گفته و امثال آن، تمسک به یکی از دو ثقل (کتاب و عترت) بدون دیگری، برای مصون ماندن از گمراهی و نجات از فتنه‌ها کافی نیست. مصیبت‌ها و بلاهایی که پس از وفات پیامبر (ص) بر امت اسلامی نازل شد نتیجه طبیعی جدا کردن کتاب از عترت بود؛ همان رویه‌ای که عمر بن خطاب در حادثه مشهور «مصیبت روز پنج‌شنبه» برایش نظریه پردازی و آن را پایه‌گذاری کرد؛ و تلاش کرد عترت را از صحنه اسلام جدا کند، و این در واقعیت محقق شد. این جداسازی حتی در میان پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نیز در برخی جنبه‌ها تأثیر خود را به جا گذاشت، از جمله بسنده کردن به قرآن برای تفسیر قرآن بدون رجوع به اهل بیت (علیهم السلام).

اگر تمسک جستن به قرآن به‌تنهایی عاملی برای نجات از گمراهی بود، همه فرق‌های اسلامی بر حق می‌شدند و اختلاف و شکاف و نزاعی میان آن‌ها به وجود نمی‌آمد، درحالی‌که همه آن‌ها به قرآن تمسک می‌جویند؛ اما عترت طاهر همواره مرز میان حق و باطل، و معیار جداکننده راه گمراهی از هدایت بوده‌اند.

بنابراین ادعای لزوم تمسک به قرآن به‌تنهایی براساس روایاتی که به‌طور مستقل قرآن را مورد تأکید قرار داده‌اند باطل است و بر دلیلی استوار نیست. بلکه شواهد و ادله‌ای که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد این ادعا را نقض می‌کنند. افزون بر این روایات دیگری نیز وجود دارند که بر لزوم تمسک جستن به اهل بیت (علیهم السلام) تأکید کرده و آن‌ها را به‌طور مستقل ذکر کرده‌اند. برای نمونه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «به اهل بیت پیامبران نگاه کنید، راه آنان را دنبال کنید و از اثر قدم‌هایشان پیروی کنید. آن‌ها هرگز شما را از هدایت خارج نمی‌کنند و به گمراهی باز نمی‌گردانند. اگر سکوت کردند شما نیز سکوت کنید، و اگر برخاستند شما نیز برخیزید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آن‌ها عقب نمانید که هلاک خواهید شد.»^۱

بنابراین این‌گونه روایات را نمی‌توان دلیلی برای بی‌نیازی از قرآن یا مطابقت با استدلال‌های

پیش‌گفته. جداسازی آن از عترت دانست.

۷. احادیث عرضه به قرآن:

مانند روایتی که از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «ای مردم، هرچه از من به شما رسید که با قرآن موافق بود من آن را گفته‌ام، و هرچه از من به شما رسید که با قرآن موافق نبود من آن را نگفته‌ام.»^۱

بررسی

درک رایج از روایات عرضه به قرآن، رد هر حدیثی بوده است که در کتاب خداوند متعال موافقی برایش یافت نشود. این درک نادرست پیامدهای منفی متعددی دارد، از جمله لزوم کنار گذاشتن تعداد زیادی از روایات مرتبط با جزئیات فراوان شریعت؛ زیرا همان‌طور که پیش‌تر بیان شد قرآن کریم به چنین جزئیاتی نپرداخته و تنها به قواعد کلی بسنده کرده است.

علاوه‌بر این ممکن است برخی از سخنان و اعمال اهل بیت ﷺ به دلیل ناتوانی در فهم حکمت صدور آن‌ها، در ظاهر مخالف کتاب و ضروریات شریعت به نظر برسند؛ پس براساس درک مذکور از روایت، این موضوع منجر به مخالفت با اهل بیت ﷺ و اعتراض به آن‌ها در بسیاری از موارد خواهد شد، که این با تسلیم مطلق در برابر خلفای خدا در زمینش - که ستون دین و رکن محکم آن برشمرده می‌شوند - ناسازگار است. در «مختصر بصائر الدرجات» در باب «آنچه درباره تسلیم در برابر آنچه از اهل بیت ﷺ آمده است و آن‌ها گفته‌اند» از سعید بن غزوین روایت شده است که امام صادق ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، اگر به خداوند یگانه ایمان بیاورند و نماز را به پا دارند و زکات بدهند اما تسلیم نباشند مشرک خواهند بود.» و سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَالَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ (سوگند به پروردگارت، ایمان نمی‌آورند مگر این که تو را

۱. تفسیر عیاشی: ۱۹/۱.

۲. نساء: ۶۵.

در باره آنچه میانشان اختلاف افتاده است حکم قرار دهند، سپس از حکم تو هیچ ناراحتی در دل خود نیابند، و کاملاً تسلیم باشند؛^۱ و روایات دیگری نیز با همین مضمون وجود دارد.

بهترین نمونه برای این معنا، ماجرای موسی و عبد صالح (علیه السلام) و اعتراض موسی به اعمال اوست، که در سوراخ کردن کشتی، کشتن پسر بچه، و ساختن دیوار جلوه‌گر شده بود. این داستانی مشهور است و در سوره کهف آمده، و سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب سفر موسی به مجمع البحرین به تفصیل آن را بررسی و رمزگشایی کرده است.

نتیجه این ماجرا، شکست و ناکامی موسی (علیه السلام) در آزمونی بود که به واسطه عبد صالح در معرض آن قرار گرفته بود، آن هنگام که موسی (علیه السلام) آرزوی مقام عبد صالح را داشت، و در اعمالی که عبد صالح انجام داد و ما به آن‌ها اشاره کردیم، با ظاهر شریعت مخالفت یافت. این برداشت باعث شد او در چندین جا به عبد صالح اعتراض کند، با این که از پیش به اطاعت و تسلیم در برابر عبد صالح مأمور شده بود؛ و نتیجه این آزمون همانی شد که بیان کردیم.

برخی از علما مانند شیخ کلینی- معتقدند عرضه به قرآن هنگامی انجام می‌شود که در نقل روایات از معصومین (علیهم السلام) اختلاف وجود داشته باشد؛ پس در این صورت معیار سنجش، موافقت با قرآن خواهد بود. او در مقدمه کافی می‌گوید:

«بدان ای برادر، خداوند تو را هدایت کند، هیچ کس نمی‌تواند چیزی را که در آن روایت‌های نقل شده از علما (علیهم السلام) اختلاف دارند با رأی خودش تمییز دهد، مگر براساس آنچه عالم (علیه السلام) فرموده است: "آن‌ها را به کتاب خدا عرضه کنید؛ هرچه با کتاب خداوند عزوجل موافق بود بپذیرید و هرچه مخالف بود رد کنید" و نیز فرموده است: "آنچه را با دیدگاه مخالفان موافق است کنار بگذارید، زیرا هدایت در مخالفت با آن‌هاست" و فرموده است: "آنچه بر آن اجماع شده است بپذیرید، زیرا آنچه بر آن اجماع شده، شکی در آن نیست."»^۲

گروهی دیگر بر این باورند که هدف مدّ نظر از عرضه احادیث به قرآن، نبود مخالفت با قرآن

۱. مختصر بصائر الدرجات: ۷۲ و ۷۳.

۲. کافی: ۸/۱ و ۹.

است، نه وجود موافقت؛ و این معنا به صراحت از سخن شیخ سبحانی حاصل می‌شود، آن‌جا که می‌گوید:

«دقت در مجموعه روایات عرضه ثابت می‌کند شرط لازم، نبودن مخالفت است، نه وجود موافقت؛ وگرنه لازم می‌آمد احادیث بسیاری رد شوند، تنها به این دلیل که قرآن نه از نظر اثبات و نه از نظر نفی- به آن‌ها نپرداخته است.»^۱

درک پیشین از روایات عرضه با این اشکال روبه‌روست که قرآن، مردم را برای دریافت تفسیر و بیان خود به خلفای خدا ارجاع داده است، و آنان نیز مردم را به عرضه روایاتشان به قرآن و موافقت آن با قرآن توصیه کرده‌اند؛ و این مستلزم دور می‌شود، که باطل است. سید طباطبایی در این باره می‌گوید:

«اخباری که به صورت متواتر از پیامبر ﷺ نقل شده است و حاوی توصیه ایشان به تمسک به قرآن، عمل به آن، و عرضه روایات منقول از ایشان ﷺ به کتاب خداست، معنای درستی پیدا نمی‌کند مگر با این فرض که تمام آنچه از پیامبر ﷺ نقل شده است می‌تواند از کتاب خدا استخراج شود. اگر بیان پیامبر ﷺ چنین چیزی را لازم بگرداند، مستلزم دور باطل خواهد بود، و این امری واضح است.»^۲

راه‌حل این اشکال در سخنان سید احمد الحسن (رحمه الله) آمده است. ایشان در پاسخ به شبهه‌ای درباره این که قرآن تبیان همه چیز است توضیح می‌دهد قرآن مردم را به پیروی از خلیفه خدا تشویق کرده است، و خلیفه خدا نیز قرآن را برای آن‌ها شرح داده و جزئیات دینشان را برایشان تبیین می‌کند.

ایشان (رحمه الله) می‌فرماید:

«حال به قرآن بازمی‌گردیم و بیان می‌کنیم چطور قرآن همه چیز را بیان کرده، و

۱. المناهج التفسيرية في علوم القرآن: ۲۰۶.

۲. الميزان: ۹۸/۳.

کجا قرآن همه چیز را تبیین نموده است؟ و بحث ما دستِ کم دارای دو بعد خواهد بود: بُعد دینی و بُعد دنیوی.

در بُعد دینی: قرآن عقیده‌ای را که موجب نجات می‌شود اعطا فرموده است؛ که همان حاکمیت خدا و وجود جانشین خداوند سبحان است که مخلوقات خداوند بر روی زمین در همهٔ زمان‌ها با او آزموده می‌شوند، و دین در هر زمان زیر بالِ خلیفهٔ خدا قرار می‌گیرد؛ پس نجات در پیروی از او و عمل به دستورات اوست: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم).^۲

سید کمال حیدری نیز به این معنا اشاره کرده و گفته است:

«این که قرآن کریم هدایت‌کننده و راهنمایی برای جهتی باشد، و آن جهت نیز به نوبهٔ خود هدایت‌کننده و راهنمایی برای قرآن کریم باشد، این هدایتگری دارای دو بعد است و مستلزم دور باطل نمی‌شود؛ زیرا ماهیت هدایت در این دو متفاوت است. قرآن کریم امت را با مترجمان و مفسران ریشه‌دار در علم آشنا می‌کند، و مترجمان و ریشه‌داران در علم نیز امت را به نکات دقیق و جزئیاتی هدایت می‌کنند که دیگران نمی‌توانند آن‌ها را ببینند.»^۳

کلینی در کتاب کافی بابی با عنوان «قرآن به امام هدایت می‌کند» اختصاص داده، و در آن دو روایت ذکر کرده است؛ از جمله روایت زیر:

از علاء بن سیابه، از امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ فرمایش خداوند متعال ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۴ (به راستی این قرآن به راهی که استوارترین است هدایت می‌کند)، روایت

۱. بقره: ۳۰.

۲. پاسخ‌های روشنگر: ۶/۴.

۳. مفاتیح فهم القرآن: ۷۴.

۴. اسراء: ۹.

شده است، فرمود: «به امام هدایت می‌کند.»^۱

سوم: سیرهٔ عقلا

روش عقلا در فهم هر کتابی بر اعتماد به قرائن موجود در همان کتاب استوار است؛ زیرا چه‌بسا نویسنده‌ای سخنی را در جایی به‌صورت مجمل بیاورد و در جای دیگر آن را تفصیل دهد؛ از این رو کسی که نسبت به جمله‌ای در کتابی اشکال می‌گیرد بدون آن که به جملات دیگر در همان کتاب رجوع کند اشکالش از نظر عقلا پذیرفته نیست؛ بنابراین لازم است به سخن به‌صورت کلی نگریسته شود تا بتوان به فهمی درست از مقصود نویسنده دست یافت. قرآن از این قاعده مستثنا نیست و شارع نیز آن را منع نکرده، بلکه طبق روایات پیش گفته، این روش را تأیید کرده است.

بررسی

رجوع به سیرهٔ عقلا در مسئله، بدون کشف رأی معصوم (علیه السلام)، بر حجیت این سیره و امضای آن از سوی شارع دلالت ندارد؛ مطابق آنچه علمای اصول مقرر کرده‌اند که حجیت سیرهٔ عقلایی مطلق نیست، بلکه مشروط به سکوت معصوم است، که به امضا دلالت می‌کند. سید محمدباقر صدر می‌گوید:

«و از این رو، استدلال به سیرهٔ عقلایی از راه کشف امضا از سکوت معصوم امکان‌پذیر شده است؛ و امضایی که از سکوت کشف می‌شود، ناظر به نکتهٔ ارتکازی عقلایی است، نه فقط به مقدار رفتارِ عملی انجام‌شده در خارج.»^۲

اما ما در سیرهٔ معصومین (علیهم‌السلام) چیزی که به سکوت آن‌ها در برابر این سیره دلالت داشته باشد مشاهده نمی‌کنیم، بلکه روایات آنان به‌صراحت به نهی از پرداختن به تفسیر قرآن توسط

۱. کافی: ۲۱۶/۱.

۲. دروس فی علم الأصول: ۲۶۳/۱.

افرادی که خداوند آن‌ها را برای این کار مأمور نکرده است دلالت می‌کند؛ و افرادی که مکلف به بیان قرآن هستند فقط خلفای خدا در زمینش هستند. در اینجا به ذکر یک روایت برای بیان مقصود بسنده می‌کنیم:

از زید شحام روایت شده است، گفت: قتاده بن دعامه نزد امام باقر (علیه السلام) وارد شد و امام به او فرمود: «ای قتاده، تو فقیه اهل بصره هستی؟» قتاده گفت: این چنین می‌پندارند. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «به من خبر رسیده است تو قرآن را تفسیر می‌کنی؟» قتاده پاسخ داد: بله. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «اگر تو قرآن را با علم تفسیر می‌کنی، پس تو شایسته آنی. من از تو می‌پرسم...» سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: «وای بر تو، ای قتاده! اگر قرآن را از نزد خودت تفسیر کرده‌ای هلاک شده‌ای و دیگران را نیز به هلاکت انداخته‌ای، و اگر آن را براساس نظرات دیگران تفسیر کرده‌ای باز هم هلاک شده‌ای و دیگران را نیز به هلاکت انداخته‌ای... وای بر تو، ای قتاده! تنها کسی قرآن را می‌شناسد که مخاطب آن بوده است.»^۱

از سوی دیگر، استدلال به سیره، مبتنی بر این فرض است که قرآن از قاعده رجوع به جملات دیگر یک کتاب برای کشف مضامین آن مستثنا نباشد؛ اما این شباهت ادعا شده میان کلام خالق و مخلوق، توسط احادیث اهل بیت (علیهم السلام) رد شده است؛ از جمله حدیث زیر:

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «... مبدا قرآن را با نظر خودت تفسیر کنی، تا این که آن را از علما یاد بگیری. قرآن شاید تنزلی شبیه کلام بشر باشد، ولی کلام خداست، و تأویلش به کلام بشر شباهت ندارد، همان طور که هیچ چیزی از خلقتش شبیه او نیست. کار آن معبود تبارک و تعالی شبیه چیزی از کارهای بشر نیست، و چیزی از کلام او شبیه چیزی از کلام بشر نیست. کلام خدای تبارک و تعالی صفت اوست و کلام بشر کارهایش است. پس کلام خدا را شبیه کلام بشر نکن که اگر چنین کنی هلاک می‌شوی و گمراه می‌گرددی.»^۲

۱. بحار الانوار: ۳۴۹/۴۶.

۲. توحید: ۳۶۴ و ۳۶۵.

نقدهایی بر روش تفسیر قرآن با قرآن

پس از آن‌که با دلایلی که پیش‌تر گفته شد نادرستی استدلال بر جواز یا لزوم تفسیر قرآن با قرآن را اثبات کردیم و نشان دادیم این دلایل با موضوع ارتباطی ندارند، اکنون به بیان برخی نقدها به روش تفسیر قرآن با قرآن می‌پردازیم و اثبات می‌کنیم این روش ابزاری برای کنار گذاشتن اهل بیت علیهم‌السلام از تفسیر قرآن بوده است، پس از آن‌که آنان از همه امور مرتبط با قرآن -از جمله تدوین و قرائت- کنار گذاشته شدند. از جمله نقدهایی که به این روش وارد می‌شود:

۱. این روش امتدادی است برای نظریه «حسبنا کتاب الله: کتاب خدا برای ما کافی است» که پایه اصلی عقیده اهل سنت به شمار می‌آید، و بر بی‌نیازی از خلیفه خدا و بسنده کردن به قرآن و منابع تشریعی ابداعی استوار است.

بنابراین نمی‌توان یکی از این دو ثقل (قرآن و عترت) را کنار گذاشت یا یکی از آن دو را از دیگری جدا نمود، به‌ویژه با وجود شمار زیادی از روایات معصومین علیهم‌السلام که تأکید دارند مصونیت از گمراهی فقط با تمسک به هر دو ثقل امکان‌پذیر است، همان‌طور که در حدیث ثقلین آمده است.

سید کمال حیدری می‌گوید:

«این دو بُعدی بودن هدایت معرفتی، نتایج و دستاوردهایی دارد که دقیقاً در حدیث ثقلین منعکس شده است؛ حدیثی که امت را به تمسک جستن به قرآن و امام ملزم می‌کند تا از گمراهی مصون بمانند؛ و هرگونه کوتاهی در تمسک به یکی از این دو، به معنای حرکت تدریجی در مسیر سرگردانی و انحراف و گمراهی است.»^۱

۲. نبود قواعد و معیارهای ثابت در به‌کارگیری روش تفسیر قرآن با قرآن، مفسران را وادار می‌کند در تلاش برای پیوند دادن آیه‌ای با آیه‌ای دیگر به‌منظور رسیدن به بیان و توضیح آن آیه، به اجتهادات شخصی خود تکیه کنند؛ و این با توجه به باورهای شخصی و اندوخته

معرفتی مفسر متفاوت خواهد بود؛ از این رو می‌بینیم برخی از آنان در به‌کارگیری این روش در باره برخی آیات قرآنی دایره را گسترده‌تر در نظر گرفته‌اند. دکتر الطیار در مقاله‌اش می‌گوید:

« اصطلاح "تفسیر قرآن با قرآن" در کاربردها و تطبیقات خود، به صورت گسترده [و بدون معیار مشخص] به کار گرفته شده است، و این نکته از بررسی تفسیرهای مفسران آشکار می‌شود. »^۱

۳. به‌کارگیری این روش در موارد بسیاری منجر به روی گردانی از روایات معصومین (ع) در رابطه با آن مسئله می‌شود، و نتایج به‌دست آمده با سخنان ایشان (ع) در تضاد قرار می‌گیرد؛ در نتیجه این فرایند به ترویج مفاهیم نادرست دینی می‌انجامد که ریشه در صاحبان اندیشه‌های عقیدتی منحرف دارد. چنین نتیجه‌ای در رابطه با سید طباطبایی در مسئله تولید نسل طبقه اول از فرزندان آدم (ع) حاصل شده است. او در رابطه با این قضیه چنین گفته است:

«ازدواج در نسل اول پس از آدم و همسرش، یعنی در فرزندان بلاواسطه آنان، میان برادران و خواهران (یعنی فرزندان پسر با فرزندان دختر) رخ داده است؛ زیرا مردان و زنان در آن زمان فقط به آن‌ها محدود می‌شدند؛ و این اشکالی ندارد، زیرا این حکمی تشریعی است که به خداوند بازمی‌گردد. او می‌تواند در زمانی آن را مباح، و در زمانی دیگر آن را حرام گرداند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾^۲ (و خداوند حکم می‌کند و هیچ‌کس نمی‌تواند حکم او را رد کند)، و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۳ (حکم تنها از آن خداست)، و می‌فرماید: ﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾^۴ (و او در حکم خود هیچ‌کس را شریک نمی‌گرداند)، و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ

۱. قابل دسترس در: <http://www.attyyar.net/container>

۲. رع: ۴۱.

۳. یوسف: ۴۰.

۴. کهف: ۲۶.

دلایل اثبات کنندگان روش تفسیر قرآن با قرآن و بررسی آن‌ها ۶۹

الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۱ (و اوست خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست. ستایش مخصوص اوست در دنیا و آخرت؛ و فرمانروایی از آن اوست؛ و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید.)^۲

دیدگاه طباطبایی در این مسئله با روایات صریح اهل بیت علیهم‌السلام در تضاد قرار می‌گیرد، ازجمله روایت زیر:

از سلیمان بن خالد نقل شده است، گفت: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم! مردم می‌گویند حضرت آدم علیه‌السلام دخترش را به ازدواج پسرش درآورد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مردم در این رابطه چنین گفته‌اند، ولی ای سلیمان- آیا نمی‌دانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: اگر می‌دانستم آدم دخترش را به ازدواج پسرش درآورده است من نیز زینب را به ازدواج قاسم درمی‌آوردم، و هرگز از دین آدم روی گردان نمی‌شدم.» سلیمان گفت: فدایت شوم! مردم می‌گویند قایل هابیل را به دلیل رقابت بر سر خواهرشان کشت. امام فرمود: «ای سلیمان، آیا تو نیز چنین می‌گویی؟ آیا حیا نمی‌کنی چنین چیزی را به نبی خدا آدم علیه‌السلام نسبت دهی؟» سلیمان گفت: فدایت شوم، پس چرا قایل هابیل را کشت؟ امام فرمود: «به‌خاطر وصایت.» سپس به من فرمود: «ای سلیمان، خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی کرد وصایت و اسم اعظم خدا را به هابیل بسپارد. قایل که بزرگ‌تر از هابیل بود از این موضوع باخبر و خشمگین شد و گفت: من برای کرامت و وصایت سزاوارترم. پس با وحیی از سوی خدا به آن دو دستور داد قربانی تقدیم کنند و آن‌ها نیز چنین کردند. خدا قربانی هابیل را پذیرفت؛ پس قایل به او حسادت کرد و او را کشت.» سلیمان گفت: فدایت شوم، پس نسل فرزندان آدم از کجا ادامه یافت؟ آیا زنی غیر از حوا وجود داشت؟ و آیا مردی غیر از آدم وجود داشت؟ امام فرمود: «ای سلیمان، خداوند تبارک و تعالی از حوا برای آدم، قایل را روزی کرد و پس از آن هابیل را نیز به دنیا آورد. وقتی قایل به سن بلوغ رسید خداوند یک زن جنی را به او نمایاند و

۱. قصص: ۷۰.

۲. المیزان: ۱۴۱/۴.

به آدم وحی کرد او را به همسری قابیل درآورد. آدم چنین کرد و قابیل نیز به آن راضی شد. وقتی هابیل به سن بلوغ رسید خداوند حوریه‌ای را برای او آشکار کرد و به آدم وحی کرد او را به همسری هابیل درآورد. آدم چنین کرد و هابیل نیز راضی شد. هابیل درحالی کشته شد که حورا باردار بود. حورا پسری به دنیا آورد که آدم او را هبة الله نامید. خداوند به آدم وحی کرد وصایت و اسم اعظم خدا را به او بسپارد. پس از آن حوا پسری به دنیا آورد که آدم او را شیث نامید. وقتی شیث به سن بلوغ رسید خداوند حوریه‌ای را برای او فروفرستاد و به آدم وحی کرد او را به همسری شیث درآورد. حورا برای شیث دختری به دنیا آورد که آدم او را حوره نامید. وقتی حوره به سن بلوغ رسید آدم او را به همسری هبة الله درآورد و نسل آدم از این دو ادامه پیدا کرد.»^۱

۴. یکی از نقدهای مهمی که به این روش وارد است، فراگیر نبودن آن برای تمام آیات قرآنی است. قرآن جزئیات تمام احکام شریعت، از جمله عباداتی مانند نماز، روزه، زکات و... را ذکر نکرده است، بلکه این احکام به صورت قواعد کلی و اجمالی آمده‌اند؛ و بیان جزئیات این قواعد و رفع ابهامات آن‌ها به سنت و توضیحات معصومین (علیهم السلام) واگذار شده است.

۵. برخی از مفسران در نظریه پردازی برای این روش و استفاده از آن بسیار متعصبانه عمل کرده و ادعا کرده‌اند این روش یگانه منبع تفسیر است و سنت نبوی در آن جایگاهی ندارد. این دیدگاه به وضوح در سخنان برخی از مفسران بزرگ مانند استاد عمید زنجانی -صاحب تفسیر الهدایة والعرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن- دیده می‌شود؛ آنجا که می‌گوید:

«اساس این روش تفسیری (قرآن با قرآن) بی‌نیازی قرآن از دیگر منابع است. طرفداران این دیدگاه معتقدند هر نوع ابهام و اجمال ابتدایی در برخی آیات ناشی از عدم توجه به آیات متشابه است، و این ابهام با تدبر در آیاتی که موضوعشان موافق یا نزدیک به آیات مدّ نظر است برطرف می‌شود. از این رو ما برای تفسیر و فهم مقاصد قرآن به سنت و روایات نیاز نداریم، و هر مفسر با آزادی کامل- می‌تواند مقاصد هر آیه را با تدبر در آن و آیات متشابه

آن بدون این که خودش را به چیزی جز قرآن محدود کند استخراج نماید.»^۱

سید طباطبایی پس از بحث درباره تفسیر به رأی در آیات ۷ تا ۹ سوره آل عمران می گوید:

«و حاصل سخن این که: آنچه از آن نهی شده، استقلال در تفسیر قرآن و تکیه مفسر بر خودش بدون رجوع به غیر است؛ و لازمه آن، وجوب مددگرفتن از غیر از راه رجوع به اوست؛ و این غیر، ناگزیر یا خود کتاب است یا سنت؛ این که آن غیر "سنت" باشد، با قرآن و خود سنت - که به رجوع به قرآن و عرضه اخبار به آن فرمان می دهد - ناسازگار است. پس برای رجوع به آن و مددجستن از آن در تفسیر قرآن، جز خود قرآن باقی نمی ماند.»^۲

اما جالب اینجاست که طباطبایی در بخش دیگری از تفسیرش، سخن پیشین خود را نقض، و به حجیت سنت پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر قرآن اعتراف می کند. او در تفسیر آیه ۴۴ سوره نحل می گوید:

«و این آیه به حجیت سخن پیامبر (ص) در بیان آیات قرآنی دلالت دارد؛ اما این که عده ای مطرح کرده اند این حجیت فقط برای مواردی است که به نص و ظاهر متشابهات مربوط نیست، یا در مواردی است که به اسرار کلام خدا و تأویل آن ارتباط دارد، این ها گفته هایی است که در خور توجه نیستند.

این درباره بیان خود پیامبر (ص) است، و به دلیل حدیث متواتر تقلین و روایات دیگر شامل بیان اهل بیت ایشان نیز می شود.»^۳

این در عمل نیز نمود یافته است، آنجا که مفسر در موارد متعدد در تفسیر قرآن، از روایات استفاده کرده است؛ زیرا وقتی روش او برای تفسیر همه آیات کافی نبوده، ناچار به بهره گیری از سنت شده است؛ از این رو شباهت زیادی میان نتایج او و روایاتی که نقل کرده است دیده می شود.

۱. دروس فی المناهج: ۵۹، به نقل از مبانی و روش های تفسیر قرآن: ۲۸۷ و ۲۸۸.

۲. المیزان ۸۹/۳.

۳. منبع قبلی: ۲۶۰/۱۲.

ادعای بی‌نیاز بودن کتاب از سنت ادعایی است که با وجود دلایلی که خلاف آن را نشان می‌دهند قابل‌اثبات نیست؛ و این در سخنان برخی از علما نیز تأیید شده است. برخی از سخنان آنان تقدیم می‌شود.

شیخ یوسف بحرانی می‌گوید:

«محدث سید نعمت‌الله جزائری رحمته الله در یکی از رسائل خود گفته است: من در مسجد جامع شیراز حضور داشتم. در آنجا استاد مجتهد شیخ جعفر بحرانی و شیخ محدث صاحب کتاب جوامع الکلم - درباره این مسئله مناظره می‌کردند. بحث به اینجا کشید که فاضل مجتهد از شیخ محدث پرسید: درباره معنای "قل هو الله احد" چه می‌گویی؟ آیا برای فهم معنای آن به حدیث نیاز داریم؟ شیخ محدث پاسخ داد: بله، ما بدون حدیث معنای احدیت و تفاوت میان احد و واحد و امثال آن را درک نمی‌کنیم.»^۱

علامه امینی گفته است:

«آیا برای خلیفه^۲ پوشیده بود که ظاهر قرآن برای امت کافی نیست؟ درحالی که سنت از قرآن جدا نمی‌شود تا هر دو در حوض بر پیامبر وارد شوند. نیاز امت به سنت کمتر از نیازشان به ظاهر قرآن نیست. همان‌طور که اوزاعی و مکحول گفته‌اند: کتاب به سنت نیازمندتر است تا سنت به کتاب.»^۳

سید خویی گفته است:

«و احتمال دارد معنای تفسیر به رأی، استقلال در صدور فتوا بدون مراجعه به ائمه علیهم السلام باشد؛ درحالی که آنان در وجوب تمسک و لزوم رجوع، همتای قرآن هستند. پس اگر انسان به عموم یا اطلاق وارد شده در قرآن عمل کند، ولی تخصیص یا تقییدی را که از امامان علیهم السلام

۱. الحدائق الناضرة: ۲۷/۱.

۲. منظور عمر بن خطاب است.

۳. الغدير: ۳۴۸/۶.

وارد شده است نپذیرد این تفسیر از مصادیق به رأی خواهد بود.»^۱

۶. اگر بسنده کردن فقط به قرآن صحیح بود در این صورت دین با آن کامل می‌شد، درحالی‌که دین با خلیفه خدا در زمینش کامل شده است؛ آن هنگام که رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در روز غدیر به‌عنوان امام تعیین کرد و این فرمایش حق تعالی نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۲ (امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به‌عنوان دین برایتان پسندیدم)؛^۳ و این‌که برخی آیات و سوره‌ها پس از این آیه نازل شده‌اند به این نکته دلالت می‌کند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «اولین چیزی که بر رسول خدا ﷺ نازل شد ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾^۴ (به نام خداوند رحمان رحیم، بخوان به نام پروردگارت)، و آخرین چیزی که نازل شد ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾^۵ (هنگامی که یاری خداوند فرا رسد) بود.»^۶

۱. البیان ۲۶۹.

۲. مائده: ۳.

۳. مراجعه کنید به: بحارالانوار: ۴۱۱/۳۱.

۴. علق: ۱.

۵. نصر: ۱.

۶. کافی: ۶۲۸/۲.

مبحث دوم

دلایل ردکنندگان تفسیر قرآن با قرآن

اما دلایلی که مخالفان روش «تفسیر قرآن با قرآن» به آن استناد کرده‌اند عبارت‌اند از:

۱. احادیث عرضه آیات قرآن به یکدیگر:^۱

از قاسم بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: پدرم علیه السلام فرمود: «کسی آیات قرآن را به یکدیگر عرضه نکرد مگر این که کافر شد.»^۲

شیخ صدوق رحمته الله درباره معنای این حدیث گفته است:

«از محمد بن حسن رحمته الله درباره معنای این حدیث پرسیدم، گفت: منظور این است که کسی برای پاسخ به تفسیر یک آیه، آن را با تفسیر آیه دیگری بیان کند.»^۳

در کتاب «الدر المنثور» سیوطی آمده است:

«ابن سعد و ابن ضریس در فضایل قرآن، و ابن مردویه از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گروهی که درباره قرآن بحث می‌کردند و آیات را با توجه به یکدیگر تفسیر می‌کردند وارد شد، و درحالی که خشمگین بود فرمود: امت‌های پیش از شما به سبب همین کارها و به واسطه اختلافشان با پیامبرانشان و تفسیر آیات کتاب با یکدیگر گمراه شدند. قرآن نازل نشده است تا آیاتش یکدیگر را تکذیب کنند، بلکه نازل شده است تا آیاتش یکدیگر را تصدیق کنند. پس آنچه را از قرآن شناختید به آن عمل کنید،

۱. احادیث ضرب القرآن.

۲. کافی: ۶۳۲/۲.

۳. معانی الأخبار: ۱۹۰.

و آنچه بر شما مشتبه شد به آن ایمان بیاورید.»^۱

۲. روایات مربوط به تحریف:

روایات بسیاری در کتاب‌های هر دو گروه (شیعه و سنی) بر وقوع تحریف در قرآن - از نظر نقصان و کم شدن - دلالت دارند؛ و ممکن است آنچه حذف شده، مقیدکننده آیه مطلق بوده یا نسخ‌کننده آیه‌ای دیگر باشد؛ و در این صورت، دیگر جایی برای استدلال به آن آیه باقی نخواهد ماند.

۳. یکی دیگر از دلایل برای حجیت نداشتن این روش عبارت است از این که قرآن دارای متشابهات و رموز بسیاری است که حل آن‌ها از طریق تفسیر قرآن با قرآن ممکن نیست.

۴. عدم حجیت ظواهر کتاب از نظر اخباری‌ها:

بسیاری از اخباری‌ها به عدم حجیت ظواهر کتاب - در صورتی که روایات معصومین (علیهم السلام) در نظر گرفته نشوند - باور دارند، و برای این نظر خود با دلایلی استدلال کرده‌اند؛ از جمله:

فرمایش امام صادق (علیه السلام) به ابوحنیفه: «ای ابوحنیفه، آیا کتاب خدا را به درستی می‌شناسی و ناسخ و منسوخ را می‌دانی؟» ابوحنیفه پاسخ داد: «بله.» امام (علیه السلام) فرمود: «ای ابوحنیفه، ادعای علم کردی. وای بر تو، خداوند این علم را فقط نزد همان اهل کتابی قرار داده که کتاب را بر آنان نازل کرده است. وای بر تو، این علم تنها نزد افرادی خاص از فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ و خداوند حتی یک حرف از کتابش را به تو به ارث نداده است.»^۲

شایان توجه است مدافعان این روش هنگام بررسی دلایل مخالفان در کتاب‌هایشان فقط به ذکر تعداد محدودی از روایات بسنده می‌کنند و ده‌ها روایت صریح از معصومین (علیهم السلام) را که تمامی روش‌های تفسیری را نفی کرده و تفسیر قرآن را حقی انحصاری برای خلفای خدا در زمینش یعنی محمد و اوصیاش (صلوات خدا بر آنان) - می‌دانند نادیده می‌گیرند؛ همان‌گونه

۱. الدر المنثور: ۱۴۹/۲.

۲. بحار الانوار: ۲۹۳/۲.

که در مبحث بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

اختصاص داشتن تفسیر قرآن به خلفای خدا در زمینش

وجود خلیفه خداوند در میان مردم و ارشاد آن‌ها توسط او به مقاصد شریعت، از جمله بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی بر مردم شمرده می‌شود؛ زیرا او آن‌ها را از انحراف مصون می‌دارد و در میان امواج فتنه‌ها که در تمام دوران بر آن‌ها می‌تازند آن‌ها را به ساحل امن هدایت می‌کند؛ چراکه خداوند آنچه از علم که برای رسیدن به این هدف لازم است در خلفای خود به ودیعه نهاده است؛ و این «علم» ویژگی متمایزکننده آن‌ها از دیگر کسانی است که به دروغ ادعای منصب الهی دارند. این علم یکی از بندهای «قانون شناخت حجت» است که از نخستین روز ارسال رسولان توسط خداوند به سوی بندگان خلیفه خدا را مشخص می‌کرده است.^۱

خداوند متعال این علم را به‌طور بسیار زیادی مختص محمد و اوصیایش علیه السلام کرده است، به‌گونه‌ای که هیچ‌کس در این علم با آن‌ها برابری نمی‌کند. شاید روشن‌ترین شاهد برای این نکته، نیاز همگان به آن‌ها و بی‌نیازی آن‌ها از دیگران باشد. در اینجا چند آیه قرآنی را که به اعلم بودن آن‌ها اشاره دارند و با تفسیر ثقل دوم یعنی اهل بیت علیهم السلام به اختصاص داشتن این آیات به آن‌ها علیهم السلام تأکید می‌کنند ذکر خواهیم کرد:

از هارون بن حمزه نقل شده است، گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۲ (بلکه آن آیات روشنی است در سینه‌های کسانی که به آن‌ها علم داده شده است)؛ منظور از آن‌ها به‌طور خاص امامان علیهم السلام است.^۳

۱. برای آگاهی بیشتر درباره «قانون شناخت حجت» به کتاب «روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان» نوشته سید احمد الحسن علیه السلام مراجعه کنید.

۲. عنکبوت: ۴۹.

۳. کافی: ۲۱۴.

زراره از امام باقر (عج) درباره آیه ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ (پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید)، نقل کرده است، گفت: پرسیدم: این‌ها چه کسانی هستند؟ امام (عج) فرمود: «ما هستیم»^۲

از امام باقر (عج) درباره آیه ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^۳ (و اگر آن را به رسول خدا و اولی الامر از خودشان باز می‌گرداندند قطعاً کسانی از آن‌ها که استنباط می‌کنند آن را درمی‌یافتند)، پرسیده شد. امام (عج) فرمود: «منظور، امامان معصوم (عج) هستند»^۴

از جمله علومى که خداوند در خلفای خود به ودیعه نهاده، علم تفسیر است، و این علمى است که خداوند آن را فقط به آنان اختصاص داده و دیگران بهره‌ای از آن ندارند؛ بنابراین تفسیر قرآن و آشکار ساختن مضامین و اسرار آن، حقى انحصارى برای آنان است و هیچ‌کس نمى‌تواند در این زمینه با آنان رقابت کند؛ و در نتیجه مردم برای فهم کلام خداوند چاره‌ای جز رجوع به آنان ندارند. در ادامه به برخی از سخنان آنان (عج) در این خصوص خواهیم پرداخت:

از یعقوب بن جعفر نقل شده است، گفت: با ابوالحسن امام کاظم (عج) در مکه بودم. مردى به ایشان گفت: شما چیزهایی از کتاب خدا تفسیر می‌کنید که تا به حال نشنیده‌ایم. امام کاظم (عج) فرمود: «قرآن قبل از مردم - بر ما نازل شد، و پیش از آن که در میان مردم منتشر شود برای ما تفسیر شد. ما حلال و حرام آن، ناسخ و منسوخ آن، احکام سَفَر و حَضَر آن را و این که در چه شبی نازل شده، و چند آیه دارد و درباره چه کسی و چه موضوعی نازل شده است می‌دانیم. ما حکیمان خدا در زمین و شاهدان او بر خلقش هستیم؛ و این فرمایش حق تعالی

۱. نحل: ۴۳.

۲. بحارالانوار: ۱۷۸/۲۳.

۳. نساء: ۸۳.

۴. وسائل الشیعة: ۲۷/۲۰۰.

دلایل ردکنندگان تفسیر قرآن با قرآن ۷۹

است: ﴿سَتَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾^۱ (شهادتشان نوشته خواهد شد، و از آنان پرسیده می‌شود). این شهادت متعلق به ماست و پرسشگری از کسی است که برایش شهادت داده شده است. این علمی است که به تو رساندم و آنچه را بر من لازم بود به تو ادا کردم. اگر پذیرفتی، شکر به جای آور، و اگر رها کردی پنهانش کن؛ زیرا خداوند بر هرچیز شاهد است.»^۲

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «از جمله علومى که به ما داده شده، تفسیر قرآن (و احکام آن، و علم تغییر زمان) و رخدادهای آن است؛ و هرگاه خداوند برای قومی خیری بخواهد آنان را شنوا می‌گرداند؛ و اگر کسی را که شایستگی ندارد شنوا بگرداند روی‌گردان می‌شود، گویی نشنیده است.» سپس لحظه‌ای مکث کرد و فرمود: «و اگر ما ظرف یا مکان مناسبی پیدا می‌کردیم می‌گفتیم؛ و خداوند یاری‌دهنده است.»^۳

بنابراین متون روایی، هرگونه تفسیر کتاب خدا را بدون رجوع به سخنان معصومین (علیهم السلام) مردود دانسته، و آن را مخالفت آشکار با تعالیم شریعت برشمرده است؛ و فرقی نمی‌کند نتیجه حاصل از آن صحیح باشد یا غلط؛ همان‌گونه که امام باقر (علیه السلام) به قتاده که در تفسیر آیه‌ای اشتباه کرده بود فرموده است: «ای قتاده، تنها کسی قرآن را می‌شناسد که مخاطب آن باشد.»^۴

از سوی دیگر، روایات شریف آن‌ها (علیهم السلام) تأکید کرده است پابندی به روش‌های تفسیری بدعت‌آمیز -حتی اگر منجر به دستیابی به واقعیت شود- نزد خداوند اجر و پاداشی ندارد؛ زیرا این نوع تفسیر از مصادیق تفسیر به رأی خواهد بود که از آن نهی شده است؛ همان‌طور که در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «هرکس قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر درست

۱. زخرف: ۱۹.

۲. بصائر الدرجات الکبری: ۳۹۲/۴ و ۳۹۳.

۳. منبع قبلی: ۳۸۶/۴ و ۳۸۷.

۴. تفسیر صافی: ۲۲/۱.

بگوید پاداشی ندارد، و اگر خطا کند گنااهش بر عهده او خواهد بود.»^۱

و تفسیر به رأی در اینجا به معنای تفسیر قرآن بدون رعایت قرائن عقلی و نقلی نیست،^۲ چنانچه در میان علما شایع است؛ زیرا چنین تعریفی در هیچیک از روایات نیامده است. علاوه بر این، این تعریفی است گسترده که کلام خدا را در معرض تأویلها و اجتهادات شخصی قرار می دهد که نتیجه آن، حجم زیادی از نظرات و دیدگاههای متضاد و متناقض خواهد بود؛ و در نتیجه کلام خدا به جای این که وحدت بخش باشد، باعث تفرقه و شکاف در میان امت می شود، و این به روشنی قابل مشاهده است.

پس هر تفسیری که منبع آن خلفای خدا در زمینش نباشد تفسیر به رأی محسوب می شود؛ خواه این تفسیر لغوی باشد، خواه اجتماعی، فلسفی یا هر نوع دیگر. این معنا در سخنان عترت طاهر (عج) آشکار است، آنجا که تفسیر به رأی را در مقابل تفسیر ائمه (عج) قرار داده اند؛ از جمله:

از امیرالمؤمنین (عج) نقل شده است، فرمود: «... مبادا قرآن را با نظر خودت تفسیر کنی، تا این که آن را از علما یاد بگیری. قرآن شاید تنزیلی شبیه کلام بشر باشد، ولی کلام خداست، و تأویلش به کلام بشر شباهت ندارد، همان طور که هیچ چیزی از خلقتش شبیه او نیست. کار آن معبود تبارک و تعالی شبیه چیزی از کارهای بشر نیست، و چیزی از کلام او شبیه چیزی از کلام بشر نیست. کلام خدای تبارک و تعالی صفت اوست و کلام بشر کارهایش است؛ پس کلام خدا را شبیه کلام بشر نکن که اگر چنین کنی هلاک و گمراه می شوی.»^۳

آنان (عج) همان علمایی هستند که معنای واقعی روایت پیش گفته به آن ها اشاره دارد، و دیگران جز یادگیرنده (دانشجو)، یا خس و خاشاک نیستند؛ چنان که از امام صادق (عج) نقل

۱. بحار الانوار: ۸۹/۱۱۰.

۲. مراجعه کنید به: دروس فی المناهج والاتجاهات التفسیریة للقرآن: ۲۳۰.

۳. بحار الانوار: ۸۹/۱۰۷.

شده است: «ما علماییم، و شیعیان ما دانشجویان اند، و دیگر مردم خس و خاشاک اند.»^۱

در تفسیر امام عسکری علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، فرمود: «آیا می دانید آن تمسک جوینده ای که با تمسک خود به این شرافت بزرگ دست می یابد چه کسی است؟ او کسی است که قرآن و تأویل آن را از ما اهل بیت یا از واسطه های ما که سفیران ما نزد شیعیان هستند فرا گرفته باشد، نه از آرای مجادله کنندگان و قیاس قیاس پردازان؛ اما کسی که درباره قرآن به رأی خودش سخن بگوید اگر به صورت اتفاقی سخنش با واقعیت تطابق پیدا کند باز هم در این که آن را از اهلش نگرفته، دچار جهل و نادانی شده است. او مانند کسی است که بدون محافظی که از او محافظت کند وارد راهی پر از درندگان می شود، و اگر به طور اتفاقی سالم بماند باز از سوی خردمندان و افراد بافضیلت مورد سرزنش و ملامت و نکوهش قرار می گیرد. و اگر طعمه درنده ای شود در کنار نابودی خودش، منزلت و اعتبارش را هم نزد نیکان فرهیخته و عوام نادان از دست داده است؛

و اگر قرآن را به رأی خودش تفسیر کند و دچار اشتباه شود باید جایگاهش را از آتش جهنم برگیرد. مَثَل او مانند مَثَل کسی است که بدون ناخدا و بدون کشتی سالم به دریای طوفانی وارد شود. هیچ کس از هلاکت او چیزی نمی شنود مگر این که بگوید او سزاوار چیزی بود که بر سرش آمد، و مستحق چیزی بود که برایش اتفاق افتاد.»^۲

از جمله احادیثی که از اهل بیت علیهم السلام در نهی تفسیر قرآن توسط کسی غیر از حجت های الهی علیهم السلام نقل شده است:

از امام صادق علیه السلام در نامه ای نقل شده است: «اما آنچه درباره قرآن پرسیدی، این نیز از ذهنیات ناهم‌هنگ و ناسازگار توست؛ زیرا قرآن آن گونه که تو گفתי نیست و آنچه را شنیده ای معنایش برخلاف رأی و نظر توست. جز این نیست که قرآن مَثَل هایی برای قومی است که

۱. بصائر الدرجات الكبرى: ۳۷/۱.

۲. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ۱۴ و ۱۵.

می‌دانند نه برای دیگران؛ و برای قومی است که آن را آن‌گونه که شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند؛ و آن‌ها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند؛ اما قرآن برای دیگران به شدت مشتبه به نظر می‌رسد، و از باورهای دل‌هایشان به دور است. به همین دلیل رسول خدا (ص) فرموده است: هیچ چیزی دورتر از تفسیر قرآن برای دل‌های مردمان نیست، و در آن [تفسیر قرآن] همه خلایق حیران‌اند مگر آن کسی که خدا بخواهد؛ و جز این نیست که خداوند با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است مردم به باب و صراط او برسند و او را عبادت کنند، و در گفتار او به اطاعت از برپادارندگان کتابش و گویندگان از امرش منتهی شوند، و آنچه را از این دست به آن نیاز دارند از آنان استنباط کنند، نه از خودشان. سپس فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به رسول و صاحبان امر خود باز می‌گردانند قطعاً آن را از کسانی از ایشان که استنباط می‌کنند می‌فهمیدند)؛ اما از غیر از آنان، هرگز دانسته نخواهد شد و یافت نخواهد شد؛ و تو دانسته‌ای که نمی‌شود خلق همه‌شان اولی‌الامر باشند؛ زیرا در این صورت آن‌ها کسی را پیدا نخواهند کرد که به او فرمان دهند، و امر و نهی خدا را به او برسانند. پس خداوند والیان را خواصی قرار داد تا کسی که به این علم اختصاص داده نشده است به آن‌ها اقتدا کند. پس این را درک کن ان‌شاءالله؛ و از تلاوت قرآن براساس رأی خودت پرهیز که مردم همان‌گونه که در دیگر امور مشترک هستند در علم قرآن یکسان نیستند، و نمی‌توانند آن را تأویل کنند، مگر از حد و دروازه آن که خداوند برایش مقرر داشته است. پس -ان‌شاءالله- درک کن، و این امر را از جایگاه خود بخواه تا آن را بیایی؛ ان‌شاءالله.»^۱

از جابر نقل شده است، گفت: از امام محمد باقر (عج) درباره چیزی در تفسیر قرآن پرسیدم، ایشان به من جواب داد. سپس دوباره از ایشان پرسیدم و جواب دیگری دریافت کردم. گفتم: فدایت شوم، پیش از این درباره همین مسئله جوابی غیر از این داده بودید! امام (عج) فرمود: «ای جابر، بی‌گمان قرآن باطنی دارد، و برای آن باطن، ظاهری است. ای جابر، برای

عقل‌های مردم هیچ‌چیز دورتر از تفسیر قرآن نیست. همانا گاه آیه‌ای آغازش درباره چیزی است و پایش درباره چیزی دیگر، درحالی که سخنی پیوسته است که بر وجوه گوناگون جریان می‌یابد.»^۱

رسول خدا ﷺ در روز غدیر فرمود: «ای مردم، در قرآن تدبر کنید و آیات آن را بفهمید. به محکمت آن توجه کنید و از متشابهات آن پیروی نکنید. به خدا سوگند، هیچ‌کسی نهی‌های قرآن را برای شما روشن نمی‌کند یا تفسیر آن را برایتان بیان نمی‌نماید، مگر همان کسی که دست او را گرفته‌ام و به‌سوی خود بالا برده‌ام و بازویش را بالا نگه داشته‌ام و به شما آموخته‌ام که هرکس من مولای او هستم این علی مولای اوست؛ و او علی بن ابی طالب ﷺ، برادر و وصی من است.»^۲

در اینجا امکان بررسی تمام روایات واردشده در این زمینه وجود ندارد، اما آنچه ذکر شد برای کسی که به دنبال حقیقت است کافی است؛ و به قول معروف «کسی که حقیقت را بخواهد فقط یک روایت برایش کافی است، ولی کسی که حقیقت را نخواهد کتاب‌های کافی نیز برای او کافی نخواهد بود.» این معنایی که از این روایات پیش‌گفته استخراج می‌شود در سخنان بزرگان علمای شیعه و محدثین آن‌ها نیز آمده است؛ سخنانی که به اختصاص داشتن تفسیر قرآن فقط به ائمه اهل بیت ﷺ و عدم جواز استفاده از روش‌های دیگر برای دستیابی به معنای حقیقی قرآن تأکید دارند.

شیخ یوسف بحرانی پس از بیان دو نظر درباره این مسئله، روایات منع تفسیر قرآن توسط غیر اهل بیت ﷺ را برتر دانسته و گفته است:

«روایات منع، تعدادشان بیشتر است و دلالتشان صریح‌تر.»^۳

۱. تفسیر عیاشی: ۲۳/۱.

۲. تفسیر صافی: ۶۰/۲.

۳. الحقائق الناضرة: ۲۷/۱.

و شیخ حرّ عاملی در کتاب «الفوائد الطوسية» فصلی را با این عنوان اختصاص داده است:

«در استدلال بر جایز نبودن استنباط احکام نظری از ظواهر قرآن (که احتمال نسخ و تخصیص، تنقید و تأویل و مانند آن در آنها وجود دارد) مگر پس از شناخت تفسیر آنها از امامان (علیهم السلام) و برطرف شدن آن احتمالات، هرچند به واسطه نصی از ایشان که با ظاهر آن موافق باشد.»^۱

سید هاشم بحرانی در مقدمه تفسیر «البرهان» گفته است:

«به راستی دیدم مردم این زمان به تفسیر کسانی روی آورده اند که آن را از اهل عصمت (سلام خدا بر آنان) نقل نکرده اند؛ همان کسانی که نزول و تأویل قرآن در خانه هایشان انجام گرفته، و علمی به آنان داده شده که به دیگران داده نشده است؛ بلکه باید درنگ می کردند تا تأویل آن از سوی آنان برسد؛ زیرا علم نزول و تأویل در دست آنان است. پس آنچه از ایشان (علیهم السلام) رسیده، نور و هدایت است، و آنچه از غیر آنان آمده، تاریکی و گمراهی است.

و عجا و شگفتا از علمای علم معانی و بیان، آن گاه که پنداشتند دانستن این دو علم، انسان را بر راز پنهان تأویل قرآن - که از سوی خداوند جل جلاله است - آگاه می سازد؛ یکی از پیشوایان آنان گفته است: وای، و صد وای بر کسی که به تفسیر قرآن بپردازد در حالی که از این دو علم، بی بهره است.

این در حالی است که آنها بیان کرده اند این دو علم برگرفته از بررسی ترکیب های کلام اعراب فصیح است، و درباره مقتضیات احوال و مقام مانند حذف، اضمار، فصل، وصل، حقیقت، مجاز و غیره بحث می کنند.

تردید نیست که جایگاه چنین معارفی در کتاب خداوند جل جلاله، نیازمند دانشی است که باید آن را از اهل نزول و تأویل آموخت؛ و آنان اهل بیت (علیهم السلام) هستند که خداوند متعال ایشان را تعلیم داده است. پس شایسته نیست این دانش جز از طریق آنان به دست

آید، و هرکس بدون آنان در پی آن برآید بر مرکب کوری سوار شده است و راه را چون نابینایی گم می‌کند؛ و بعد از حق، آیا جز گمراهی باقی می‌ماند؟ پس به کجا می‌روید؟»^۱

و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ و صلوات تام و تمام و بسیار خداوند بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد.

پایان

از جمله برجسته‌ترین نتایجی که در این پژوهش به دست آمد:

۱. روش «تفسیر قرآن با قرآن» با دلیل قطعی از قرآن کریم ثابت نشده، و تمام دلایلی که در این زمینه ذکر شده، ناکامل است و از صلاحیت لازم برای اثبات این روش برخوردار نیست؛ یا آیه‌ای که به عنوان دلیل آورده‌اند از آیات متشابه بوده و دلالتی به این روش ندارد، یا طبق تفسیر معصومین علیهم‌السلام بر معانی دیگری غیر از مراد آن آیه حمل می‌شود، و دلایل دیگر.

۲. در سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام چیزی که به صحت این روش دلالت داشته باشد وارد نشده است؛ و این نکته باعث شده طرفداران این روش برخی از متون را بریده و برای اثبات این روش به آن‌ها استناد کنند، اما این شیوه نیز ناکام مانده است؛ چرا که ثابت شد این برداشت‌ها با سیاق و فهم علمای دین ناسازگار است، چه برسد به این که برخی از این متون صرفاً عباراتی شایع بوده‌اند و حدیث نیستند.

۳. سیره عقلایی - که طرفداران این روش به آن استناد کرده‌اند - مشروط به سکوت معصوم است تا به «امضا» دلالت داشته باشد، اما این شرط در این روش و سایر روش‌ها تحقق نیافته است؛ به ویژه با توجه به این که روایات متعددی تأکید می‌کنند تفسیر قرآن از جمله اختصاصات خلفای خداوند در زمینش است، همان طور که در محل خود در این پژوهش ثابت گردید.

۴. افزون بر عدم اثبات روش «تفسیر قرآن با قرآن» از طریق کتاب و سنت و عقل، ایرادات متعددی به این روش وارد است؛ از جمله این که این روش، ادامه نظریه «حسبنا کتاب الله» است، و براساس اجتهادات شخصی در پیوند برقرار کردن میان آیات به یکدیگر بنا شده است، که در بسیاری موارد به دور شدن از روایات اهل بیت علیهم‌السلام

و مخالفت با آن‌ها منجر می‌شود. همچنین قرآن کریم به بسیاری از جزئیات شریعت مانند عباداتی همچون نماز و زکات نپرداخته و این امور به سنت سپرده شده است؛ از این رو تکمیل دین و تمام کردن نعمت با خلیفه خدا در زمینش انجام شده است، نه با این آیات صامت قرآنی.

۵. طرفداران روش «تفسیر قرآن با قرآن» تنها به برخی از ادله‌ای که علما برای بطلان این روش استناد کرده‌اند پرداخته‌اند، و حجم زیادی از روایاتی را که تعدادشان به ده‌ها روایت می‌رسد و به صراحت بر لزوم رجوع به اهل بیت عصمت (ع) در تفسیر قرآن تأکید می‌کنند نادیده گرفته‌اند. این روایات همچنین باطل بودن روش‌های ابداعی مانند روش‌های لغوی، عقلی و اشاری را برای رسیدن به تفسیر قرآن ثابت می‌کنند.
۶. ده‌ها روایت از عترت طاهر (ع) دلالت دارند بر این که تفسیر قرآن به خلقای خدا، یعنی محمد و اوصیایش (ع) اختصاص دارد، و هر تفسیری که از جانب آنان صادر نشده باشد از نوع تفسیر به رأی محسوب می‌شود و از آن نهی شده است.

منابع

- قرآن کریم.

۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی (۳۳۶ - ۴۱۳ق)، تحقیق: مؤسسه آل البيت (علیه السلام) لإحياء التراث، بیروت، ۱، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۵ م.
۲. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم شیرازی، چاپخانه: أميرالمؤمنين عليه السلام، قم، ایران، ناشر: مدرسه امام علی بن أبی طالب (علیه السلام)، ط ۱، ۱۳۷۹ش / ۱۴۲۱ق.
۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، شیخ محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ط ۲، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳ م.
۴. البرهان في تفسير القرآن، سید هاشم بحرانی، تحقیق و حاشیه: لجنة من العلماء والمحققين الاختصاصيين، انتشارات مؤسسه اعلمی مطبوعات، بیروت، لبنان، ط ۲، ۱۴۲۷ق / ۲۰۰۶ م.
۵. بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد صلوات الله عليهم أجمعين، أبو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار (ت: ۲۹۰ق)، تحقیق: سید محمد سید حسین معلم، چاپخانه شریعت، ناشر: انتشارات المكتبة الحيدرية، ط ۱، ۱۳۸۴-۱۴۲۶ق.
۶. بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، شیخ محمد تقی تستری، گردآوری و تدوین: مؤسسه نهج البلاغة، ناشر: دار أمير كبير للنشر، چاپخانه سپهر، جمهوری اسلامی ایران - تهران، ط ۱، ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷ م.
۷. البيان في تفسير القرآن، سید ابوالقاسم موسوی خویی، چاپخانه فروز دین، ناشر: انوار الهدی، ط ۸، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱ م.

۸. التحرير و التنوير (تحریر المعنى السديد وتنوير العقل الجديد من تفسير الكتاب المجيد)، محمد طاهر بن محمد بن محمد طاهر بن عاشور التونسى (ت: ۱۳۹۳ق)، ناشر: الدار التونسية للنشر، تونس، (د.ط)، ۱۹۸۴ق.

۹. تفسير ابن كثير، عماد الدين أبو الفداء إسماعيل بن كثير دمشقى، تحقيق: مصطفى سيد محمد و دیگران، دار النشر: مؤسسه قرطبه، كتابخانه أولاد الشيخ، (د.ط)، (د.ت).

۱۰. تفسير الإمام العسكري (تفسير منسوب به امام أبي محمد حسن بن علي عسكري (علیه السلام))، تحقيق و نشر: مدرسه امام مهدی عج، قم مقدس، زیر نظر: حاج سيد محمد باقر نجل المرتضى موحد ابطحی، چاپخانه: مهر، قم مقدس، ط ۱۴۰۹ق.

۱۱. تفسير البياني قرآن الكريم، عائشة محمد علي عبدالرحمن معروف به بنت الشاطئ (ت: ۱۴۱۹ق)، دار النشر: دار المعارف، القاهرة، ط ۷، (د.ت).

۱۲. تفسير صافي، فيض كاشاني (ت: ۱۰۹۱ق)، چاپخانه خورشيد، ناشر: كتابخانه صدر، ايران، تهران، ط ۳، ۱۳۷۹ش.

۱۳. تفسير عياشى، أبونصر محمد بن مسعود بن عياش سلمی سمرقندی معروف به عياشى، تصحيح و تعليق: هاشم رسولی محلاتی، انتشارات مؤسسه اعلمی مطبوعات، بيروت، لبنان، ط ۱، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م.

۱۴. تفسير قمی، أبو الحسن علي بن إبراهيم قمی از بزرگان قرن سوم، تحقيق و نشر: مؤسسه امام مهدی (علیه السلام)، قم مقدس، زیر نظر: سيد محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، ط ۱، ۱۴۳۵ق.

۱۵. تفسير نور الثقلين، شيخ عبد علي بن جمعة عروسی حویزی (ت: ۱۱۱۲)، تصحيح و بازنگری و نظارت: سيد هاشم رسولی محلاتی، ناشر: انتشارات اسماعيليان، ط ۱، (د.ت).

۱۶. التفسير والمفسرون (بحث تفصيلي عن نشأة التفسير وتطوره، وألوانه ومذاهبه، مع عرض شامل لأشهر المفسرين، وتحليل كامل لأهم كتب التفسير، من عصر النبي

صلى الله عليه وسلم إلى عصرنا الحاضر)، محمد حسين ذهبي، ناشر: كتابخانه وهبة، القاهرة، (د.ط)، (د.ت).

١٧. توحيد، شيخ صدوق أبي جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمي (ت: ٣٨١ق)، تصحيح و بازنگری: سيد هاشم حسيني طهراني، ناشر: دارالمعرفة للطباعة والنشر، بيروت، لبنان، (د.ط)، (د.ت).

١٨. پاسخ‌های روشن‌گر بر بستر امواج، سيد أحمد الحسن، انتشارات أنصار امام مهدي (عليه السلام)، شماره ١١٨، ١، ١٤٣٢ق / ٢٠١١ م.

١٩. الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، محقق يوسف بحراني (ت: ١١٨٦ق)، تعليق و تصحيح: محمد تقی ابروانی، دار الأضواء، بيروت، لبنان، ٢، ١٤٠٥ق / ١٩٨٥ م.

٢٠. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، عبدالرحمن بن أبي بكر، جلال الدين سيوطي (ت: ٩١١ق)، تحقيق: مركز هجر للبحوث، ناشر: دار هجر، مصر، ١٤٢٤ق / ٢٠٠٣ م.

٢١. دروس في علم الأصول، سيد محمد باقر صدر، چاپ و نشر: مؤسسه نشر اسلامي زيرنظر جامعه مدرسين قم شريف، ٥، ١٤١٨ق.

٢٢. دروس في المناهج والاتجاهات التفسيرية للقرآن، محمد علي الرضائي الأصفهاني، ترجمه به عربي: قاسم بيضاني، چاپخانه: زلال کوثر، ناشر: مركز المصطفى (عليه السلام) العالمي للترجمة والنشر، ٢، ١٤٣١ق / ١٣٨٩ش.

٢٣. سنن ترمذي، جامع صحيح سنن ترمذي، محمد بن عيسى أبو عيسى ترمذي سلمی، تحقيق: أحمد محمد شاكر و دیگران، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، (د.ط)، (د.ت).

٢٤. شرح أصول الكافي، محمد صالح المازندراني (ت: ١٠٨١ق)، همراه با حاشیه ارزشمند میرزا أبوالحسن شعرانی شامل کتاب الكافي في الأصول والروضات، تحقيق سيد علي عاشور، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، لبنان، ٢، ١٤٢٩ق / ٢٠٠٨ م.

۲۵. صحیح بخاری (الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه)، محمد بن إسماعيل أبو عبد الله بخاری جعفی، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، ناشر: دار طوق النجاة (تصویر سلطانیة به اضافہ شماره گذاری محمد فؤاد عبد الباقي)، ط ۱، ۱۴۲۲ق.

۲۶. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين احمد امینی نجفی، مؤسسه اعلمي مطبوعات، بیروت، لبنان، ط ۱، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م.

۲۷. الفوائد الطوسية، محمد بن حسن حر عاملي (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ق)، ویراستاری و اصلاح و نظارت: سید مهدی لاجورد حسینی و شیخ محمد درودی، ناشر: کتابخانه محلاتی، چاپخانه اصيل، قم، ط ۳، ۱۴۳۲ق.

۲۸. في ظلال نهج البلاغة محاولة لفهم جديد، شرح محمد جواد مغنية، دار العلم للملايين، بیروت، ط ۱، ط ۳، ۱۹۷۹م.

۲۹. الكافي، ثقة الإسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق كليني رازی (رحمته الله) (ت: ۳۲۸ / ۳۲۹ق)، تصحيح و حاشیه نویسی: علی اکبر غفاری، ناشر دار الكتب الإسلامية، مرتضی آخوندی، تهران، بازار سلطانی، ط ۳، ۱۳۸۸ق.

۳۰. مجمع البيان في تفسير القرآن، أبوعلی فضل بن حسن طبرسی، دار العلوم للتحقیق والطباعة و النشر و التوزيع، بیروت، لبنان، ط ۱، ۱۴۲۷ق / ۲۰۰۶م.

۳۱. مختصر بصائر الدرجات، شیخ حسن بن سلیمان حلی، منشورات چاپخانه الحیدریة في النجف، ط ۱، ۱۳۷۰ق / ۱۹۵۰م.

۳۲. معاني الأخبار، شیخ صدوق أبي جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمي (ت: ۳۸۱)، تصحيح: علی اکبر غفاری، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م.

۳۳. مفاتيح الجنان، شیخ عباس قمی، تعريب: سید محمد رضا نوری نجفی، دارالمحجة البيضاء، بیروت، لبنان، ط ۱، ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م.

۳۴. مفاتيح فهم القرآن، سید کمال حیدری، بقلم السيد رضا غرابی، موجود در:

http://archive.alhaydari.com/ebook/ar/mafatih_fahm.pdf

٣٥. مفاهيم القرآن، شيخ جعفر سبحاني، به قلم شيخ جعفر هادي، مؤسسة امام صادق (عليه السلام)، ط ٦، ١٣٨٨/١٤٣٠ ق.

٣٦. مقدمة في أصول التفسير، تقي الدين أبو عباس أحمد بن عبد حليم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن محمد بن تيمية حراني حنبلي دمشقي (ت: ٧٢٨ ق)، ناشر: دار مكتبة الحياة، بيروت، لبنان، ١٤٩٠ ق / ١٩٨٠ م.

٣٧. مناقب آل أبي طالب، أبو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب سروي مازندراني، تحقيق و فهرست: د. يوسف بقاعي، دار الأضواء للطباعة و نشر و توزيع، بيروت، لبنان، ١٩٩١ م / ١٤١٢ ق.

٣٨. مناهج تفسير القرآن، سيد كمال حيدري، به قلم شيخ طلال حسن، موجود در:

http://archive.alhaydari.com/ebook/ar/manhaj_tafsir.pdf

٣٩. المناهج التفسيرية في علوم القرآن، شيخ جعفر سبحاني، مؤسسه امام صادق (عليه السلام)، قم، ط ٣، ١٤٢٦ ق / ١٣٨٤ ش.

٤٠. مناهج التفسير واتجاهاته (دراسة مقارنة في مناهج تفسير القرآن الكريم)، محمد علي رضائي، ترجمه به عربي: قاسم بيضاني، بازنگری و زمان بندی: گروه مركز تمدن، ط ٣، ٢٠١١ م.

٤١. المناهج التفسيرية عند الشيعة السنة، محمد علي أسدي نسب، بازنگری: سيد مصطفى حسيني رودباري، چاپخانه: نكار، جمهوری اسلامی ایران، مجمع، تهران، ناشر: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی، مركز الدراسات العلمية، ط ١، ١٤٣١ ق / ٢٩١٠ م.

٤٢. منهج البراعة في شرح نهج البلاغة، حبيب الله هاشمي خوئي، تدوين: شيخ حسن (حسن زاده) آملی، ضبط و تحقيق: علي عاشور، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، ط ١، ١٤٢٤ ق / ٢٠٠٣ م.

٤٣. الميزان في تفسير القرآن، السيد محمد حسين طباطبائي، تصحيح و نظارت بر

چاپ: شيخ حسين اعلمي، انتشارات مؤسسه اعلمي مطبوعات، بيروت، لبنان، ط ١،

١٤١٧ق / ١٩٩٧م.

٤٤. نفحات القرآن أسلوب جديد في التفسير الموضوعي للقرآن الكريم، ناصر مكارم

شبرازی، چاپخانه: سليمان زاده، ناشر: مدرسه امام علي بن أبي طالب (علیه السلام)، ط ١،

١٣٨٤ش / ١٤٢٦ق.

٤٥. نهج البلاغة مجموعه ای است که شریف رضی از کلام مولای ما امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب برگزیده، شرح شيخ محمد عبده، ناشر: دار المعرفة للطباعة

والنشر، بيروت لبنان، (٥٠ ط)، (د.ت).

٤٦. وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي

(ت: ١١٠٤ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، چاپخانه مهر، قم،

٢، ١٤١٤ق.

٤٧. ينابيع المودة سجل عظيم للاحاديث النبوية في مناقب الامام علي و اهل البيت (علیهم السلام)،

سليمان بن ابراهيم حسيني بلخي قندوزي حنفي، تصحيح و حاشيه: علاء الدين

اعلمي، انتشارات مؤسسه اعلمي مطبوعات، بيروت، لبنان، ط ١، ١٤١٨ق /

١٩٩٧م.

٤٨. سايت: